

کتاب

نقطة الکاف

در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول
از تاریخ بایبه

تألیف

حاج میرزا جانی کاشانی
مقتول در سنه ۱۲۶۸ هجری

بسعی و اهتمام اقل العباد
ادوارد برون

معلم زبان فارسی در دارالفنون کمبریج از بلاد انگلستان تصحیح و طبع
گردید

در مطبعة بریل در لیدن از بلاد هلند بطبع رسید
سنه ۱۳۲۸ هجری مطابق ۱۹۱۰ مسیحی

ملاحظات

اینک، کتاب نقطه الکاف که قدیمیترین کتاب تاریخ مربوط به وقایع هشت سال اول ظهور نقطه بیان میباشد، با کمال خوشوقتی به صورت الکترونیکی ارائه میشود تا همه علاقمندان در هر نقطه از جهان که باشند بتوانند نسخه ای از این کتاب با ارزش را که تقریباً نا پدید شده بود و فقط با سعی و کوشش مرحوم عالیقدر پرفسور براون باقی ماند، داشته باشند. نسخه الکترونیکی نقطه الکاف در پنج قسمت به قرار زیر ارائه میشود.

- ۱- مقدمه فارسی نقطه الکاف به قلم پرفسور ادوارد براون
- ۲- قسمت اول کتاب نقطه الکاف
- ۳- قسمت دوم کتاب نقطه الکاف
- ۴- قسمت سوم کتاب نقطه الکاف
- ۵- مقدمه انگلیسی کتاب نقطه الکاف به قلم پرفسور ادوارد براون

متن حاضر اولین قسمت این کتاب میباشد.

ملاحظات

رنگ آمیزی متون صرفاً برای بهبود کیفیت خوانایی و تأکید روی قسمت هایی که دارای ویژگی میباشند انجام شده است.

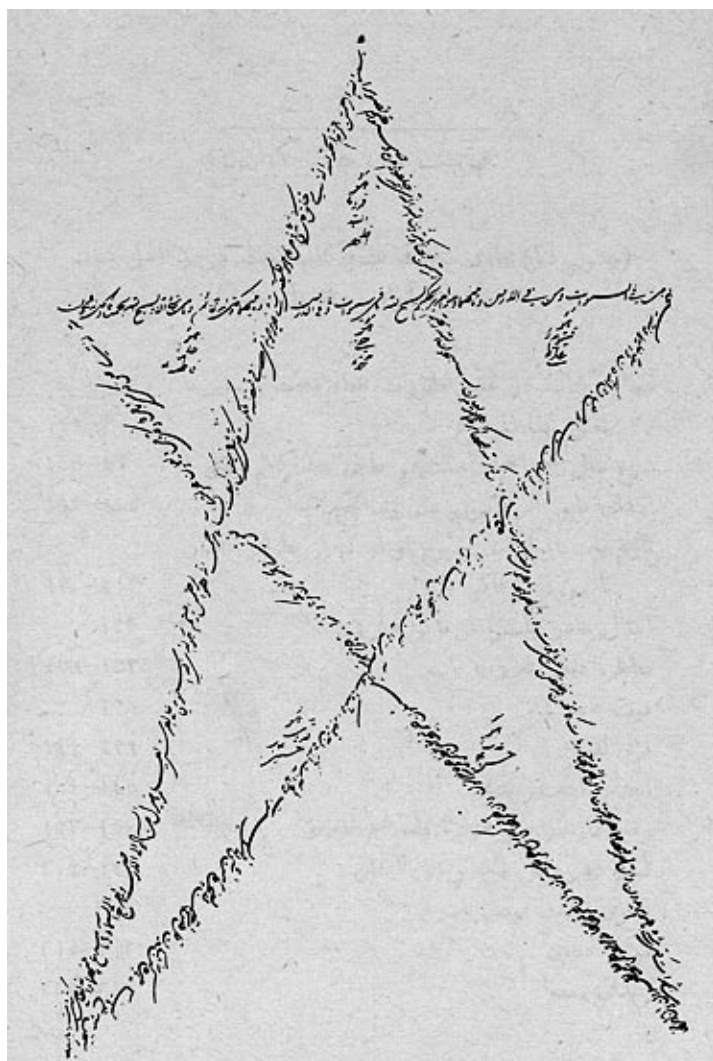
نام های صفحات متعلق به اصل متن که بر اساس ابجد میباشند در پائین صفحه آمده اند. این نام ها در جایی که بیش از یک صفحه از اصل متن در یک صفحه از این نسخه جا داده شده اند از چپ به راست درج شده اند.

تفکیک صفحات بر اساس نسخه اصل انجام شده و این تفکیک با استفاده از علامت || نشان داده شده است.

شماره هایی که در پائین صفحه درج شده اند متعلق به نسخه اصل نیستند.

برای دیدن این نسخه در کیفیت بالا از [Acrobat Reader Version 4.0](#) استفاده نمائید.

دو باره سازی این اثر به همت مؤمنین به دین مبین بیان انجام شده است.



Fac-simile of a Talisman (Haykal) written by the Báb

عكس یکی از «هیاكل» بخط خود میرزا علی محمد باب

مقدمه ناشر کتاب

بسمه تعالی

بعد حمد الله على آياته والصلوة والسلام على جميع رسله و انبيائه چنین گوید احقرالعباد ادوارد براون انگلیسی که از آغاز جوانی شوق تحصیل السنه ثلاثه شرقیه یعنی عربی و فارسی و ترکی علا الخصوص زبان عذب الیّان فارسی و اطلاع بر تاریخ و ادبیات و آثار ایران مرا بر سایر اشواق غالب آمد و از آنگاه تا کنون همواره بیاری خداوند تعالی و مساعدت اسباب ظاهری همیشه اوقات خود را صرف اشتغال بتدریس و تدریس کتب و جمع و نشر و طبع آثار نفیسه این ملت نجیب نموده ام و از خداوند توفیق امتداد این طریقه را خواهانم ، و از جمله چیزهائی که از همان اول وهله توجه مرا بیشتر از همه چیز و بنوع خصوصی جلب نمود و شوق غریبه باطلاع از جمل و تفصیل آن در من پیدا شد همانا مسئله سر گذشت طائفه بایه بود، و ابتدای آن باین طریق شد که من در آن اوقات (قریب ۳۶ سال قبل) مشغول تحصیل طریقه متصوفیه بودم و برای کسب اطلاعات در این موضوع در همه جا تفحص و تتبع می نمودم وقتی در اثناء تفتیش در کتابخانه دارالفنون کمبریج نظرم بکتابی افتاد موسوم به «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی(۱)» تألیف مرحوم کونت دو گو بینو که از سنه ۱۲۷۱ الی ۱۲۷۴ به سمت وزیر مختاری از جانب دولت فرانسه در طهران اقامت داشته ، کتاب مذکور را برداشته بمنزل خود بردم بامید آنکه شاید چیز نافعی در خصوص صوفیه در آن توانم یافت ، پس از مطالعه فصل مختصری که در باب صوفیه نوشته و قدری هم مدّمت از آن طایفه نموده و روی هم رفته چیز قابل توجهی نیست سایر اوراق کتاب را تفحص نمودم دیدم یک فصل مشبع مفصلی (۲۹۹ صفحه از ۵۴۳ صفحه کتاب) در خصوص تاریخ بایه و ظهور و انتشار طریقه ایشان و سایر وقایع این طایفه الی سنه ۱۲۶۹ در آن کتاب مندرج است که الحقّ مصنّف داد سخن پروری و بلاغت گستری در آن داده و بطوری این فصل دلکش و جذّاب است و بدرجه جالب دقت و سحر عقل و هوش است و بنحوی تر و تازه و مملو از روح حیات است که نادر است کسی این فصل را یک مرتبه بخواند و بکلی حالش منقلب و دگرگون نشود و بعقیده این بنده هیچوقت هیچ کسی در این موضوع بهتر از این بلکه نزدیک باین هم نتواند نوشت، و من تا آنوقت از این طایفه هیچ اطلاعی نداشتم همینقدر مانند سایر مردم میدانستم که بایه یکی از فرق مذهبیه ایران است که در حق ایشان نهایت بیرحمی و قساوت بعمل آمده است، بعد از خواندن این فصل از کتاب کنت دوگوینو خیالات من بکلی تغییر کرد و شوق شدیدی برای اطلاع از چگونگی حالات این طائفه بطور تفصیل در من پدید آمد و با خود همیشه میگفتم چه میشد اگر خود

بنفسه این طائفه را میدیدم و تاریخ و سرگذشت مذهبی را که این همه اتباع خود را با این قوت قلب بگشتن داده است از خود ایشان مشافهه^۱ استفسار میکردم و وقایعی را که بعد از ختم موضوع کتاب گوینو یعنی از سنه ۱۲۶۹ الی زماننا هذا روی داده در موضعی ثبت می نمودم، تا آنکه اتفاقاً در ماه صفر سنه ۱۳۰۵ اسبابی فراهم آمد که بایران سفر کردم و قریب یکسال در نقاط مختلفه ایران در گردش بودم و شهرهای تبریز و زنجان و طهران و اصفهان و شیراز و یزد و کرمان را سیاحت کردم و با غالب ملل و فرق از مسلمان و بابی و زردشتی در آمیختم و با فضیلتی ایشان طرح الفت **||** ریختم و از ایشان معلومات مفیده بسیار در هر خصوص کسب نمودم و در ماه صفر از سال ۱۳۰۶ بانگلستان مراجعت نمودم، (۲) پس از آن سال بعد یعنی سنه ۱۳۰۷ مجدداً بقصد تحصیل اطلاعات صحیحه از تاریخ این طایفه و سماع شفاهی از رؤسای این مذهب سفری بجزیره قبرس و شهر عکا (۳) نمودم و بملاقات دو برادر رقیب میرزا یحیی نوری معروف بصبح ازل در قبرس و میرزا حسینعلی نوری معروف ببهاءالله در عکا نایل آمدم، در جزیره قبرس در شهر ماغوسا (۴) قریب پانزده روز (۲۶ رجب - ۱۴ شعبان ۱۳۰۷) ماندم و در این مدت هر روز بملاقات صبح ازل میرفتم و از دو یا سه ساعت بعد از ظهر الی غروب آفتاب در منزل او می ماندم و مداد در دست و سرا پا گوش هرچه او میگفت یادداشت میکردم و هر شب با یک خزانه پر از معلومات مهمه و اطلاعات مفیده بمنزل خود مراجعت میکردم، (۵) موضوع صحبتهای ما غالباً مذهب و تاریخ و نوشتجات و آثار بایه و گاهگاه مسائل متفرقه دیگر بود، صبح ازل در خصوص باب و مصدقین دوره اول و شرح زندگی خود در کمال آزادی و بدون پرده پوشی سخن میگفت ولی همینکه صحبت بمسئله تفرقه بایه و وقایع راجع ببهاءالله و پهاثیان میکشید میدیدم بگلی ساکت و صامت میشود و حالش از آن گشادگی و آزادی بگرفتگی و سکون مبدل میگردد **||** چون وضع را اینطور دیدم و استنباط کردم که این مقوله صحبت را خوش ندارد من هم مهما امکن دیگر از این قبیل سوالات نمیکردم و از دخول در این موضوع حتی المقدور اجتناب می نمودم، در غالب این مجالس پسران صبح ازل عبدالعلی و رضوانعلی و عبدالوحید و تقی الدین نیز حاضر بودند اگرچه خیلی بندرت در محضر پدر خود لب بسخن میکشودند و منتهی درجه تعظیم و احترام را نسبت بوی مرعی میداشتند،

در مدت اقامت در قبرس که تازه چند سالی بود در تحت تصرف دولت انگلیس در آمده بود باجازه حاکم جزیره سر هنری بلور نظری باسناد و دفاتر حکومتی افکندم و آنچه از آنها راجع بنفی صبح ازل و اتباع وی بقبرس بود استخراج نمودم و این اسناد بعضی بزبان انگلیسی بود و بعضی بزبان ترکی که یک ترجمه انگلیسی هم بر آن اضافه کرده بودند (۶)،

(۲) ح - ز - و

بعد از ۱۵ روز اقامت در شهر ماغوسا بعزم مسافرت بعگا حرکت کردم و ابتدا بمقصد ملاقات پیشکار بهائیان بیروت رفتم (زیرا هرکس میخواست بملاقات بهاءالله نایل گردد بایستی اولاً بتوسط یکی از عمال بهائی که در پُرت سعید یا اسکندریه یا بیروت اقامت دارند از این فقره استعلام نماید اگر ایشان صلاح میدیدند رخصت و دستور العمل این کار را باو میدادند و الاً فلا) از سوء اتفاق در آن موقع او در بیروت نبود و بعگا رفته من از این بابت خیلی افسرده شدم زیرا پیش از دو هفته برای من دیگر وقت باقی نمانده بود و بایست حتماً بموعده معین بدارالفنون کمبریج مراجعت نمایم، پس از دوندگی بسیار بالاخره کاغذی در این خصوص باو نوشته و سفارشنامه را هم که از دوستان بابی ایران باسم او داشتم لقااً برای او فرستادم و پس از چند روز تلگرافی نیز باو نموده خواش جواب تلگرافی نمودم فردای آنروز جواب تلگرافی رسید در|| غایت اختصار که سوای اسم و آدرس من مشتمل بود فقط بر این دو کلمه : «یتوجه المسافر» باری فوری حرکت کرده و در ۲۲ شعبان ۱۳۰۷ وارد عگا شدم، وقتی که بجلگه عگا رسیدم از دور منظر فرحناک باغهای با صفا و اشجار معطر نارنج و پرتغال و غیرها که در حوالی عگا واقع است مرا قدری متعجب ساخت چه در شهری که بهاءالله همیشه در نوشتجات خود آنرا «أخرب البلاد» می خواند منتظر دیدن این همه طراوت و نضارت نبودم و بعد ها این حال تعجب خود را بهائیان عگا در میان نهادم گفتند اگر تو آنوقتی که بهاءالله بیست و دو سال قبل انجا ورود نمود عگا را دیده بودی از این تسمیه تعجب نمی نمودی ولی از آنوقت که او ساکن عگا گردیده شهر و اطراف آن روی بآبادی گذارده تا باین حال که الآن می بینی رسیده است،

روز ورود بعگا در منزل یکی از تجار عیسوی منزل کردم پس از آن یکشب هم در منزل یکی از محترمین بهائیان و روز دوم پسر بزرگتر بهاءالله عباس افندی (که اکنون معروف بعبدالبهاءست) آمدند و مرا از آن خانه حرکت داده بقصر بهجه که نیم ساعتی خارج عگا واقع و مسکن شخصی بهاءالله بود منزل دادند، فردای آنروز یکی از پسران کوچکتر بهاءالله وارد اطاق من شده از من خواهش کرد که همراه او بروم من نیز دنبال او روان شدم و از اطاقها و ایوانها و گذرگاههای بسیار که فرصت نگاه کردن بآنها نداشتم عبور کردیم تا بیک ایوان وسیع مفروش بخاتم کاری مرمر رسیدم، راهنمای من در مقابل یک پرده قدری مکث نمود تا من موزهای خود را از پا در آوردم پس از آن پرده را بلند کرده من داخل تالار وسیعی گشتم، در یک گوشه تالار بر بالای مخده دیدم مرد وقور محترمی نشسته کلاهی مانند تاج درویشان ولی بسیار بلند تر بر سر و دور آن عمامه کوچکی از پارچه سفید پیچیده، با چشمان درخشان که گفתי خیال شخص را نا گفته میخواند و ابروان کشیده و پیشانی چین دار و موی سیاه|| و ریش سیاه انبوه طویل که تقریباً تا مخازی کمر میرسید، این شخص خود

بهاء‌الله بود، پس از تقدیم مراسم تعظیم ببهاء‌الله با یک صدای ملایم نجیبانه مرا مجلس نموده پس از آن نطقی نمود که بعضی فقرات آن که بخاطر مانده بود از این قرار است :

«الحمد لله که فائز شدی تو آمده که این مسجون منّی را بینی ما بجز صلاح عالم و فلاح امم غرضی نداریم ولی مردم با ما مثل مفسدین که شایسته حبس و طرد باشد رفتار میکنند تمام ملل باید صاحب یک مذهب شوند و جمیع مردم با هم برادر گردند روابط دوستی و اتحاد ما بین فرزندان انسان باید مستحکم شود و اختلافات مذهبی و نزاع قومی از میان ایشان مرتفع شود ط چه عیبی در اینها هست؟ بلی همین طور خواهد شد این نزاعهای بی ثمر این جنگهای مخرب برطرف خواهد شد و «صلح اکبر» بجای آنها برقرار خواهد گردید شما نیز در اروپا محتاج بهمین نیستید؟ همین نیست که حضرت عیسی خبر داده است؟ پادشاهان و حکام اموال و خزاین شما را بجای اینکه صرف اصلاح بلاد و آسایش عباد نمایند همه را در راه تخریب نوع بشر صرف میکنند ... این نزاعها و جنگها و خونریزیهها و اختلافات باید تمام شود و تمام مردم مانند یک خانواده با هم زیست کنند نباید شخص فخر کند که وطن خود را دوست دارد بلکه باید فخر کند که نوع بشر را دوست میدارد»،

خلاصه پنج روز دیگر را که در عگا ماندم همه را در قصر بهجه با کمال خوشی گذرانیدم و آنچه لازمهٔ مهربانی و ملاطفت بود در حق من مبذول افتاد و در عرض این مدت چهار مرتبه مرا بحضور ببهاء‌الله بردند و هر مجلسی از ۲۰ دقیقه الی نیم ساعت طول میکشید و جمیع این مجالس قبل از ظهر بود و همیشه یکی از پسران ببهاء‌الله حضور داشتند و یک مرتبه هم آقا میرزا جان کاشانی ملقب بجناب خادم الله و کاتب آیات نیز حاضر **|||** بود این مجالس اربعه متقارب المضمون و شبیه بهمان مجلس اول بود که صورت آن اجمالاً مذکور شد،

بالاخره ۲۹ شعبان ۱۳۰۷ با وجود شدت اصرار میزبانان مهربان در تأخیر سفر چون هیچ چارهٔ دیگر نبود ایشان را وداع گفته از عگا بطرف انگلستان حرکت کردم و پس از استقرار بکمبریج خیالم بر این مصمم شد که برای آگاهی هموطنان خود کما ینبغی از اوضاع و احوال طایفهٔ بانیه بهتر آنست که یکی از کتب این طایفه را بدون تصرف متنا و ترجمهٔ طبع نمایم تا هر کس بر حسب مسلک و مشرب خود در این قضیه حکم کند ولی در انتخاب کتاب متردد بودم و بالاخره اختیارم بر یکی از کتب تاریخ افتاد و خیال کردم که کتب تاریخ برای جمهور ناس مطبوع تر از کتب دینیّه خواهد افتاد ابتدا متن کتاب مقالهٔ سیاح را که عباس افندی پسر بزرگتر ببهاء‌الله بقصد اعلاء کلمهٔ ببهاء‌الله و نشر افکار او و تخفیف درجهٔ پاپ و تقلیل اهمّیت او در سنهٔ ۱۳۰۳ تألیف نموده و یک نسخهٔ بسیار خوبی از آن که بخط

زین المقرّبین از کتاب خوش خَطّ بهائی است در عکّا بمن هدیه داده بودند عین این نسخه را چاپ عکس نمودم و یک ترجمه انگلیسی با حواشی مفصله در توضیح مجملات کتاب نیز بر آن افزودم متن و ترجمه هردو در سنه ۱۸۹۱ مسیحی (۹-۱۳۰۸ هجری) از طبع خارج شد (۷)، پس از فراغت از این کتاب در صدد طبع ترجمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسین همدانی که در اوقات اقامت حقیر در شیراز در سنه ۱۳۰۵ یکی از دوستان بابی بمن هدیه داده بود بر آمدم و بالاخره در سنه ۱۳۱۰ طبع آن باتمام رسید و در ذیل این کتاب نیز حواشی مبسوطه تأییداً یا **||** تزییقاً لمضامین الکتاب افزودم و نیز رساله کوچکی که صبح ازل بخواهش حقیر در تاریخ اجمالی وقایع باب و بابیه تألیف نموده موسوم به «مجمّل بدیع در وقایع ظهور منبع» آنرا متناً و ترجمه در آخر کتاب الحاق نموده ام، و سابقاً در ضمن اشتغال بترجمه تاریخ جدید دیده بودم که مؤلف آن کتاب مکرّر از یک کتاب قدیمتری تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی نقل میکند و بهمین جهت تاریخ خود را موسوم بتاریخ جدید نموده تا از تاریخ حاجی میرزا جانی که نسبت بدان قدیمتر است امتیاز یابد لهذا در صدد بر آمدم که این کتاب را نیز بدست آورم و چون قدیمتر است (زیرا که مصنف آن حاجی میرزا جانی کاشانی در سطح ذی القعدة سنه ۱۲۶۸ در واقعه هایله طهران در جزو آن ۲۸ نفری که ایشانرا بسخت ترین انواع عذاب کشته شد) و قبل از تفرقه بابیه بازلی و بهائی تألیف شده و بنابر این مندرجات آن بالطبیعه اقرب بصحت و ابعد از خلط و تدلیس متأخرین است آنرا هم بطبع در آورم، در اوقاتی که در ایران بودم از هرکس که سراغ این کتاب را گرفتم از آن اطلاعی نداشت پس از مراجعت باروپا نیز بدوستان بابی خود در ایران و اسلامبول و شام و غیرها نوشتم و از اطراف در صدد تفتیش بر آمدم هرچه بیشتر جستیم کمتر یافتیم بالاخره مایوس شدم و یقین کردم که این کتاب بکلی از میان رفته است تا در بهار سال ۱۳۰۹ در اوقات تعطیل فصیح (۸) پاریس رفتم و در ضمن تفتیش در کتب بابیه محفوظه در کتابخانه ملّی پاریس اتفاقاً یک نسخه از تاریخ حاجی میرزا جانی یافتیم بدیهی است که تاچه درجه از این اکتشاف مهم خوشوقت شدم، پس از تحقیق معلوم شد که این نسخه ملکی مرحوم کونت دوگوبینو مؤلف «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» بوده است و پس از فوت آن مرحوم کتب او را بمزایده فروختند پنج نسخه از آنها را که از جمله همین کتاب نقطه الکاف بود کتابخانه ملّی پاریس ابتیاع **||** نمود، خلاصه پس از مراجعت بکمبریج بتوسط یکی از دوستان قفقازی خود مقیم پاریس یک نسخه از روی کتابخانه پاریس برای خود نو نویسانیده متن آنرا با متن تاریخ جدید مقایسه کردم معلوم شد که مؤلف تاریخ جدید کتاب حاجی میرزا جانی را بکلی نسخ بل مسخ کرده است و باندازه جرح و تعدیل و تصرف در آن نموده که بکلی حقیقت تاریخ دوره اولای بابیه در پرده خفا مانده است، نتیجه مقایسه این دو کتاب را با یکدیگر و خلاصه تصرفات جامع تاریخ

جدید را در حواشی مبسوطه که در آخر ترجمه تاریخ جدید افزوده ام متعرض شده ام و از همان وقت عزم کردم که متن نقطه الکاف را البته بطبع برسانم ولی بواسطه موانع بسیار از آنگاه باز این عزیزم در بوته اجمال ماند و لایق قطع عوایق جدیده پیش میآید و فرصت دست زدن باینکار نمی داد تا دو سال پیش که بعد از طبع جلد دوم از «تاریخ ادبیات زبان پارسی» (۹) مرا فی الجمله فراغتی پدید آمد بی درنگ عزم خود را از قوه بفعل آورده مشغول طبع کتاب گردیدم و مجدداً متن آنرا که بخط خود نوشته بودم با نسخه اصل پاریس با دقت تمام مقابله نمودم و اینک بیاری خداوند و حسن توفیق او طبع نقطه الکاف تمام گردید و از خوف تلف که همیشه نسخ منحصر بفرد در معرض آنست مأمون گشت،

اما شرح کتب بابیه ملکی مرحوم کونت دوگوینو اجمالاً از اینقرار است که از اتفاقات حسنه و از خوش بختیهای تاریخ در سنوات ۱۲۷۱-۱۲۷۴ هجری (۱۰) یکی از رجال سیاسی فرانسه موسوم بکونت دوگوینو بسمت وزارت مختار از جانب دولت فرانسه در طهران اقامت داشت این مرد عالم با یک همت ملال ناپذیر غالب اوقات خود را صرف تحصیل اطلاعات از طریقه جدیده بابیه می نمود و این مذهب در آن ایام تازه بظهور آمده بود و هنوز انقسامی بین ایشان روی نداده و تغییرات و تبدیلاتی که بواسطه این انقسام بعد ها در آن مذهب داخل شد هنوز داخل نشده بود، نتیجه بحث و کاوشهای آن مرحوم در خصوص بابیه دوچیز پر قیمت شد یکی فصل مبسوط نفیسی که در کتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» مندرج ساخته و سابقاً اشاره بدان شد و این فصل یکی از مهمترین اسنادی است که برای تاریخ بابیه دوره اولی اکنون در دست است، دیگر مجموعه کوچک ولی خیلی مهم از کتب بابیه که در زمان اقامت خود در طهران جمع کرده و همراه خود بیپاریس آورده و این کتب بعد از فوت کونت دوگوینو بطور حراج در پاریس در سنه ۱۳۰۱ فروخته شد نه نسخه از آنها را موزه بریطانیه در لندن خرید (۱۱) و پنج نسخه از آنها را که بعقیده نگارنده بدرجات مهمتر از نسخ موزه بریطانیه است کتابخانه ملی پاریس ابتیاع نمود، شرح این نسخ خمس در دیباچه انگلیسی این کتاب (ص ید - یط) مذکور است و در اینجا باعاده شرح دو نسخه از آن که محل شاهد ماست اکتفا میکنیم:

نسخه ۱

نسخه کاملی است از نقطه الکاف که تا آنجا که راقم حروف اطلاع دارد فقط نسخه ایست از این کتاب که در روی زمین موجود است، این نسخه محتوی است بر ۱۹۸ ورق (۳۹۶ صفحه) بقطر خشتی و هر صفحه مشتمل بر ۱۵ سطر بخط نسخ متوسط در خوبی و بدی، و علامت این نسخه در حواشی این کتاب (کا) یعنی «کامل» قرار داده شده است (۱۲)، (۶) ید - یج

نسخه ۲

محتوی است بر ۳۵۶ ورق (۷۱۳ صفحه) بقطر خشتی و مشتمل است || بر دو کتاب، اول بیان فارسی (ورق ۱-۲۸۴) که بر حسب المعمول بیاب دهم از واحد نهم ختم میشود (۱۳)، دوم ثلث اول از نقطه الکاف (ورق ۲۸۴ الی آخر کتاب که مطابق است با ص ۱-۸۵ از متن کتاب مطبوع حاضر) و این نسخه بخط نستعلیق بد خط ولی خواناست و در سنه ۱۲۷۹ هجری نوشته شده است، علامت این نسخه در حواشی این کتاب (نا) یعنی ناقص قرار داده شده است، اساس طبع این متن حاضر تا صفحه ۸۵ سطر ۷ بر این هردو نسخه است و از این موضوع ببعد فقط بر نسخه سابق است بالضرورة،

در سنه ۱۳۱۰ نگارنده خصوصیات این پنج نسخه کتابخانه ملی پاریس را اجمالاً در مکتوبی درج کرده رأی صحیح ازل را در باب هر یک از آنها خواستار شدم اینست آنچه ایشان در خصوص دو نسخه سابق الذکر می نویسند:

«تاریخ که اشاره فرموده بقراین باید از حاجی (۱۴) مرفوع (۱۵) شهید بوده غیر از او کسی تاریخ ننوشته، دیگری در بغداد خیال نوشتن داشت و لابد نام حقیر در آن میان نوشته میشد بعضی (۱۶) مانع او شدند حاجی محمد رضا نام از این قبیل اشخاص در این امر بوده اند ولیکن حاجی محمد رضا نامی تاجر اصفهانی در همان سنوات تا نزدیک هفتاد (۱۷) یا آنکه || قدری کم و زیاد در انبار محبوس شده در کشتن او اقدام نموده بودند بالاخره گفتند خودش در شب اول خود را تلف نموده بریسمان حلق خود را بسته شهید شده بوده»

از آنچه گذشت معلوم شد که تا آنجا که ما اطلاع داریم فقط یک نسخه کامل از تاریخ حاجی میرزا جانی کاشانی اکنون باقی است با وجود اینکه از نقطه نظر بایه و از آثار قلم خود ایشان این تاریخ قدیمیترین و معتبرترین مأخذی است برای وقایع مولمه غریبه که در سنوات ۱۲۶۰-۱۲۶۸ در خطه ایران روی داد، از طرف دیگر ما میدانیم که باوجود صدمات شدید از قتل و غارت و طرد و نفی که بایه از دست دشمنان خود کشیدند معهدا قسمت عمده از کتب و آثار خود را از تلف محفوظ داشتند، پس علت انعدام جمیع نسخ این کتابرا باستثنای یک نسخه وحیده که در سنه ۱۲۷۹ از ایران بخارج حمل شده است بچه میتوان حمل کرد در صورتیکه شاید عموم بایه میدانستند که این کتاب اهم مأخذ تاریخ قدیم ایشان است،

برای جواب دادن باین سؤال ناچاریم که بطور اختصار چند کلمه در بیان منشأ و ظهور و انتشار طریقه بایه در اینجا ذکر نمایم و قبل از شروع در این موضوع اشاره اجمالی از کیفیت انشعاب اسلام بفرق مختلفه کرده بسر مطلب میرویم و بدیهی

است که روی سخن در این دیباچه بیشتر با قراء اروپائی است که از مذهب اسلام و جزئیات آن چندان اطلاعی ندارند و الاً غالب این مطالب برای مسلمین چون آفتاب روشن است و اصلاً محتاج با استفاده از آن نیستند:

۱- سنی، شیعی، شیخی،

تفرقه که در همان وهله اول بلافاصله بعد از فوت پیغمبر ما بین مسلمین پدید آمد حکایت نزاع ظاهری بر سر الفاظ یا اشخاص فقط نبود|| بلکه نزاع معنوی حقیقی بر سر عقیده و مسلک بوده است، در اینکه پیغمبر باید جانشینی داشته باشد و اسلام ریاست کلیه که از آن گاه بخلافت تعبیر میشود و گاه بامامت نزاعی نه و مسلم طرفین است ولی در شخص این رئیس کل و شرایط تعیین وی ما بین ایشان اختلاف عظیمی است، بعقیده اهل سنت و جماعت هر آنکس که بلاقت ذاتی داشته و باجتماع امت برای این مقام منتخب شود او خلیفه مشروع و جانشین پیغمبر است و هر چند در عهد بنی امیه و بنی عباس این خلیفه از خانواده مخصوصی منتخب میشد بلکه بیشتر اوقات موروثی و بتعیین و نصب خلیفه سابق میبود ولی در دوره خلفاء راشدین یعنی در دوره که بلافاصله بعد از پیغمبر متعاقب شد این انتخاب بکلی جمهوری یعنی مطابق آراء عموم امت بعمل می آمد، عقیده شیعه در باب تعیین جانشین پیغمبر بکلی بر ضد اینست ایشان گویند از شرایط امام یکی آنست که از اعقاب پیغمبر و منصوص به از جانب پیغمبر یا امام سابق باشد و بعقیده ایشان اجتماع امت بهیچوجه در تعیین امام شرط نیست بلکه اگر مؤمنین بامام اقل قلیل از امت هم باشند امام همچنان امام و واجب الطاعه است، این است که شناختن امام عصر و بیعت با وی از اهم تکالیف شیعه خالص بوده و هست و این روایت بین ایشان مستفیض است که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة،

ایرانیان که از قدیم الایام همواره اعتقاد باینکه سلطنت موهبتی الهی است در ذهن ایشان راسخ شده بود و از عهد ساسانیان معتاد بودند باینکه پادشاهان خود را موجودات فوق بشری و چیزی شبیه بآله محسوب دارند (چنانکه شاپور اول یعنی شاپور بن اردشیر بابکان در کتیبهها خود را لئوس (۱۸) و الها می نامد) طریقه شیعه در مسئله امامت بالضرورة خیلی مناسب طباع ایشان می نمود این است که کم کم مذهب شیعه در ایران رواج یافته خطه ایران مرکز و پناهگاه این شعبه از اسلام گردید، شیعه نیز فرق مختلفیه میباشند بعضی آند که ائمه را فقط معصوم میدانند بدون اینکه از این پایه بالاتر روند، بعضی دیگر باین اکتفا نکرده ایشان را دارای بعضی از نعوت الهی یا آنکه مظاهر خداوند تعالی میدانند و این طایفه با اسم غلاة معروفند،

(۸) فح - یز - یو

غلاة نیز چندین فرقه بوده اند که در جزئیات با هم اختلاف داشته اند ولی بقول محمد بن عبدالکریم شهرستانی در ملل و نحل (۱۹) معتقدات ایشان از این چهار طریقه بیرون نبوده است تناسخ، تشبیه یا حلول، رجعت، بداء، شیخیه یعنی پیروان شیخ احمد احسائی را در جزء این طریقه اخیر باید محسوب نمود، میرزا علیمحمد باب و رقیب او حاجی محمد کریمخان کرمانی که هنوز ریاست شیخیه در اعقاب اوست هردو از این فرقه (یعنی شیخیه) بودند، بنا بر این اصل و ریشه طریقه بایه را در بین معتقدات و طریقه شیخیه باید جستجو نمود، اصول عقاید شیخیه از قرار ذیل است:

(۱) ائمه اثناعشر یعنی علی با یازده فرزندش مظاهر الهی و دارای نعوت و صفات الهی بوده اند

(۲) از آنجائیکه امام دوازدهم در سنه ۲۶۰ از انظار غایب گردید و فقط در آخر الزمان ظهور خواهد کرد «برای اینکه زمین را پر کند از قسط و عدل بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور»، و از آنجائیکه مؤمنین دائماً بهدایت و دلالت او محتاج میباشند و خداوند بمقتضای رحمت کامله خود باید رفع حوائج مردم را بنماید و امام غایب را در محل دسترس ایشان قرار دهد بناء علی هذه المعدمات همیشه باید مابین مؤمنین یک نفر باشد که بلاواسطه با امام غایب اتصال و رابطه داشته و واسطه فیض بین امام و امت باشد و این چنین شخص را باصطلاح ایشان «شیعه کامل» گویند، |||

(۳) معاد جسمانی وجود ندارد و فقط چیزی که بعد از انحلال بدن عنصری از انسان باقی میماند جسم لطیفی است که باصطلاح ایشان جسم هور قلبیائی گویند، بنابر این شیخیه فقط بچهار رکن از اصول دین معتقدند از این قرار: (۱) توحید، (۲) نبوت، (۳) امامت، (۴) اعتقاد بشیعه کامل، در صورتیکه متشرعه یا بالاسری (یعنی شیعه متعارفی) به پنج اصل معتقدند از این قرار: (۱) توحید، (۲) عدل، (۳) نبوت، (۴) امامت، (۵) معاد،

شیخیه به اصل دوم و پنجم اعتراض کنند و گویند لغو است و غیر محتاج الیه چه اعتقاد بخدا و رسول مستلزم است ضروره اعتقاد بقرآن را با آنچه قرآن متضمن است از صفات ثبوتیه و سلویه خداوند و اقرار بمعاد و غیر آن و اگر بنا باشد عدل که یکی از صفات ثبوتیه خداوند است از اصول دین باشد چرا سایر صفات ثبوتیه از قبیل علم و قدرت و حکمت و غیرها از اصول دین نباشد، ولی خود شیخیه در عوض یک اصل دیگر که آنرا رکن رابع خوانند در باب اعتقاد بشیعه کامل واسطه دائمی ریض بین امام و امت است بر اصول دین افزوده اند، و شکی نیست که شیخ احمد احسائی و بعد از او حاجی سید کاظم رشتی در نظر شیخیه «شیعه کامل» و واسطه فیض بوده اند،

بعد از فوت حاجی سید کاظم رشتی در سنه ۱۲۵۹ ابتدا معلوم نبود که جانشین وی یعنی «شیعه کامل» بعد از او که خواهد بود ولی طولی نکشید که دو مدعی برای این مقام پیدا شد یکی حاجی محمد کریمخان کرمانی که رئیس گل شیخیه متأخرین گردید، و دیگر میرزا علیمحمد شیرازی که خود را بلقب «باب» (یعنی در) میخواند، مفهوم و مقصود از این کلمه مخصوصه چندان تازگی نداشت بلکه از همان زمان امام دوازدهم محمد بن الحسن العسگری استعمال آن معمول بود زیرا که امام مذکور بعد از دفن^{۱۱۱} و تجهیز پدر خود امام حسن عسگری بلا فاصله از انظار غیبت نمود، در دوره اول این غیبت که بغیبت صغری معروف است امام ثانی عشر بکلی قطع روابط با اتباع خود نکرده بود بلکه مع الواسطه یعنی بتوسط چهار نفر از اصحاب خود که ایشانرا ابواب اربعه میخواندند با شیعه خود مرابطه و مکاتبه داشت، این دوره غیبت یعنی غیبت صغری بوفات باب چهارم ابوالحسن علی بن محمد السمری در ۱۵ شعبان سنه ۳۲۸ منتهی شد و از این تاریخ ببعد امام در غیبت کبری داخل گردید و بکلی از انظار عامه و خاصه محجب شد، امام دوازدهم در سنه ۲۶۰ (درست هزار سال پیش از ظهور میرزا علی محمد باب) بدرجه امامت ارتفاع جسته جانشین پدرش گردید و در سنه ۳۲۸ غیبت کبری نمود و از آنوقت تا کنون بعقیده شیعه وی زنده است و در آخر الزمان ظهور خواهد نمود «یلملاً الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً»

۲ - ظهور مذهب بابیه،

از آنچه گذشت معلوم شد که ادعای میرزا علی محمد شیرازی که وی «باب» و واسطه بین امام غایب و شیعیان است از نقطه نظر شیخیه چندان تازگی و غرابت نداشت، طولی نکشید که میرزا علی محمد از این درجه قدم بالاتر نهاده ادعا نمود که وی همان قائم موعود و مهدی منتظر و امام ثانی عشر است و لقب باب را بیکی از اتباع خود ملا حسین بشرویه (۲۰) داد، میرزا علی محمد تا آنوقت در نوشتجات خود خود را «باب»^{۱۱۱} و «ذکر» و «ذات حروف سبعة» (بمناسبت اینکه هفت حرف است) میخواند ولی از این بعد خود را «قائم» و «مهدی» و «نقطه» میخواند، تاریخ این ادعای جدید بتصریح حاجی میرزا جانی (ص ۲۱۲ س ۱۵) مصادف بود با حرکت دادن باب بقلعه چهریق که دوسال و نیم آخر عمر خود را (صفر ۱۲۶۴ - شعبان ۱۲۶۶) در آنجا بسر برد،

این مسئله را باید بطور وضوح در نظر داشت که چنانکه کونت دوگویی نو گوید هیچ ربطی و ادنی و مناسبتی نیست مابین مفهومی که باینه از «نقطه» اراده میکنند و تصویری که مسلمین از «مهدی» در ذهن دارند و دیگر آنکه عقیده که مابین بهائیان منتشر است که باب خود را فقط مبشر و منادی ظهور دیگری که بهاءالله باشد میدانست و باب نسبت بهاءالله مانند یحیی تعمید دهنده بود نسبت حضرت عیسی بکلی از نقطه نظر تاریخی بی اساس و باطل است، باب بعقیده خود و بعقیده اتباع وی مؤسس یک دوره نبوت جدید بود و کتابی جدید آورد موسوم به بیان که بعقیده ایشان ناسخ قرآن است چنانکه قرآن ناسخ انجیل و انجیل ناسخ تورات بود، راست است که باب مکرراً و مؤکداً در نوشتجات خود اظهار میدارد که وی خاتم ظهورات مشیت اولیه و آخرین حلقه سلسله نبوت نیست و کتاب او خاتم کتب سماوی نه بلکه ظهور بعد از او که از او همیشه به «مَنْ يَظْهَرُ اللهُ» تعبیر می نماید بمراتب اشرف از ظهور خود اوست، و نیز راست است که باب بواسطه شدت تأثر و تألمی که پیدا کرده بود از اینکه قسم اعظم از هر امتی پیغمبر موعود خود را|| که در کتب سماوی قبل اخبار از محی او داده شده بود و وقتی که ظاهر شد بشدت هر چه تامتر در مقام انکار و ایذاء بر آمدند، و از ترس اینکه مبدا امت او نیز نسبت بمن یظهره الله موعود همین قسم رفتار نمایند کره بعد اولی و مره بعد آخری در جمیع نوشتجات خود و مخصوصاً در بیان اتباع خود را توصیه اکید میکنند که تقلید یهود را نکنند که مسیح موعود خود را بدار زدند و پیروی نصاری را نمایند که فار قلیط (یعنی محمد بن عبدالله بعقیده مسلمین) موعود خود را انکار نمودند و تقلید اهل اسلام را نمایند که با وجود اینکه هزار سال در کمال شوق منتظر مهدی موعود خود بودند چون ظهور نمود او را زجر و طرد و حبس نمودند، خوف باب از اینکه مؤمنین باو نیز با من یظهره الله همین طور رفتار نمایند باندازه شدید بود که اتباع خود را نهی صریح و منع اکید نموده است از ایذا یا انکار هر کس که دعوی این مقام نماید ولو اینکه در صدق و حقانیت وی شبهه داشته باشند بلکه اگر نمیتوانند او را تصدیق نمایند لا اقل در مقام انکار و زجر او بر نیامده بیطرفی اختیار کنند، ولی این راست نیست (تا آنجا که از روی بیان میتوان استنباط نمود) که باب خود را «مبشر» و عنادی من یظهره الله میدانست بهر معنی که از کلمه «مبشر» اراده شود غیر از آن مفهوم عامی که از این کلمه اراده کنند وقتی که گویند حضرت موسی مبشر حضرت عیسی بود و حضرت عیسی مبشر محمد بن عبدالله و محمد بن عبدالله مبشر باب، از احکام و دستور العملهایی که بیان برای دولت و سلطنت آتیه بایه میدهد و از اینکه صریحاً ذکر میکند که زمانی خواهد آمد که مذهب رسمی ایران مذهب بیان خواهد گردید و از اینکه مکرراً و مؤکداً تصریح میکند که هر ظهور بعدی قیامت ظهور قبل است و شیء تا بمقام کمال نرسد قیامت آن نمیشود چنانکه قیامت

دین موسی و بلوغ آن بدرجۀ کمال در ظهور عیسی بود و کمال دین عیسی در ظهور محمد و قیامت و کمال دین محمد در ظهور صاحب بیان و قیامت و کمال دین بیان در || ظهور من بظهره الله خواهد بود (۲۱) صریحاً در کمال وضوح مستفاد میشود که باب خود و من بظهره الله را دو ظهور مستقل در ردیف ظهورات سابقه تصور میکرده و قطعاً چنین فرض میکرده است که ظهور بعد با ظهور خود او تقریباً همان مقدار فاصله خواهد داشت که ظهورات سابقه با یکدیگر، و در حقیقت از فقرات ذیل که منقول از بیان فارسی است || چنین مفهوم میشود که باب مقدار این فاصله را در پیش خود ۱۵۱۱ یا ۲۰۰۱ سال که مطابق عدد کلمۀ غیاث (با اغیث) و مستغاث است تصور میکرده است:

(۱) منقول از بیان فارسی باب هفدهم از واحد دوم:

«اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و گل داخل شوند احدی در نار نمی ماند و اگر الی مستغاث رسد و گل داخل شوند احدی در نار نمی ماند الا آنکه گل مبدل میگردند بنور» انتهی،

منقول از باب فارسی باب پانزدهم از واحد سوم:

«امید از فضل خداوند عطوف و رؤف این است که در حین ظهور باو امر عالیۀ خود در الواح خود گل عباد خود را از رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده در نار بمانند چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید گل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند اگر چه امید از فضل اوست که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمۀ الله مرتفع گردد و انما الدلیل آیاته و الوجود علی نفسه نفسه اذ الغیر یعرف به و هو لا یعرف دونه سبحان الله عما یصفون» انتهی،

ایضاً، باب شانزدهم از واحد دوم:

«وصیت میکنم گل اهل بیان را که اگر در حین ظهور من بظهره الله گل موقفی بان جنت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم و الا اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده بآیات قبل از عدد اسم الله الا غیث که گل داخل شوید، و اگر نشده و بعد اسم الله المستغاث منتهی شده و شنیده اید که نقطه ظاهر شده و گل یقین نکرده اید بر انفس خود کرده و گل بگلیه در ظلّ اون (۲۲) نقطه ظاهره که گل داخل نشده اید مستظل گردید و اگر نشده در تضرع و ابتهاج بر آمده که فضل خدا الی || مستغاث از شما مقطوع نگشته، و اگر شنیدید الی مستغاث که ظاهر گشته من هو محبوبی و محبوبکم و ملیکی و ملیکم فاذا لا تصبرن قدر ما یتنفس نفس و لتدخن کلم اجمعون ! ظلّ الله و لا تقولن لیم و

يَمْ فَاِنَّ هَذَا مِنْ اعْظَمِ امْرِ اِيَاكُمْ لِأَخْلَصَكُمْ عَنْ نَارِ بَعْدَكُمْ بِمَا قَدْ اَذْنَتْ لَكُمْ يَهْدَا
اَنْ يَا اَهْلَ الْبِيَانِ كَلُّ تَشْكُرُونَ كِه اِگر نَفْسِي بِقَدْرِ تَنْقَسِي صَبْرٌ بَعْدَ اَز دُو هِزَارٍ وَ
يَكْسَالُ نَمَايِد بِلَا شَبِيهَةٍ دَر دِينِ بِيَانِ نَيْسْتِ وَ دَاخِلِ نَارِ اَسْتِ اِلَّا اَنْكِه ظَهْرُ اللهِ ظَاهِرٌ
نَشُودُ كِه اَنْوَقْتِ كَلِّ مَكْلَفِ بَابَتَهَالِ وَ تَضَرَّعِ هَسْتِيدِ» اَنْتَهِي

از فقره ذیل منقول بیان فارسی معلوم میشود که بعقیده باب عمر عالم از آدم الی
عصر خود او ۱۲۲۱۰ سال بوده است و چون (بعقیده باب ظاهراً) هر هزار سال از
عمر عالم معادل است با یکسال از عمر ظهورات و نمو آنها بصوب کمال لهذا آدم
را تشبیه میکند بنقطه و خود را بجوان دوازده ساله و من یظهره الله را بجوان
چهارده ساله، و این نیز شاهد قطعی دیگری است که باب در پیش خود عصر من
یظهره الله را قریب دو هزار سال بعد از عصر خود فرض میکرده است، اینست فقره
منقوله از باب ۱۳ از واحد ۳ از بیان فارسی بنصها:

«من ظهور آدم الی اول ظهور نقطه البیان از عمر این عالم نگذشته الا دوازده هزار
و دو بیست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم
بودم مالانهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ
عالمی مظهر مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف سبعة و نه حروف حی بیان و
نه اسماء او الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان و بعینه نقطه بیان
همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در ید اوست همان خاتم بوده که
از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیه که مکتوب بر اوست همان آیه
بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر مردم است و الا آن آدم در مقام نطفه این
آدم میگردد مثلاً جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمی گوید که من آن
نطفه هستم که از فلان سما نازل و در فلان عرض مستقر شده که اگر بگویند تنزل
نموده و در نزد اولوالعالم حکم بتمامیت عقل او نمی شود این است که نقطه بیان
نمیگوید امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول همین میشود
و ازین جهت است که رسول خدا نفرمود که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است
که عیسی از حد خود ترقی نموده و بان حد رسیده و همچنین من یظهره الله در
حد زمانیکه محبوب چهارده ساله ذکر میشود لایق نیست که بگویند من همان
دوازده ساله که اگر بگویند نظر بضعف مردم نموده زیرا که شیء رو بعلمو است نه دنو
اگر چه آن جوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کم کم ترقی نموده تا آنکه
امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی مینماید تا آنکه
بچهارده میرسد اگر امروز یکی از مؤمنین بانجیل نقطه حقیقت هم بر خود می
پسندد و کذلک در بیان و بیان بالنسبه بمن یظهره الله آخ» اَنْتَهِي،

۳. اصول تعالیم باب،

اصول تعالیم باب چنانکه از نوشتجات خود وی و مخصوصاً از بیان فارسی (۲۳) استنباط میشود بطور خیلی اجمال از قرار ذیل است:

خداوند مُدْرک کُل شیء است و خود از حیز ادراک بیرون است. احدی غیر ذات او معرفت باو ندارد. مراد از معرفت الله معرفت مظهر اوست و مراد از لقاء الله لقاء او و پناه باو «زیرا که عرض|| بذات اقدس ممکن نیست و لقاء او متصور نه و آنچه که در کتب سماویّه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر بظهور اوست» (ب ۷، ج ۷). «و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عرض بر او رجوع ادلاء بر من بظهره الله هست بسوی او» زیرا که «سیلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدء و نه در عود» (ب ۱۰). آنچه در مظاهر ظاهر میشود مشیت است که خالق کُل اشیاء است و نسبت به او باشیاء نسبت علت است بمعلول و نار بحرارت. این مشیت «نقطه» ظهور است که در هر کُور ظاهر گشته (ب ۱۳، ج ۷، ۸). مثلاً محمد نقطه فرقان است و میرزا علیمحمد نقطه بیان و هردو یکی میباشند (آ ۱۵، ج ۲). آدم که بعقیده بیان (ج ۱۳) دوازده هزار و دویست و ده سال قبل از باب بوده است همان آدم بدیع فطرت اوّل بوده و بعینه خاتمی که در ید اوست همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ نموده» (ج ۱۳)، «اعراش در ظهورات مختلف ظاهر میشود و الاّ مستوی بر اعراش که معری از حد حدود است همان مشیت اولیه است که اعراش او را متغییر نمیکند» (ز ۱۰، ج ۲ و غیرهما) «مانند شمس اگر ما لانهایه طالع شود یک شمس زیاده نیست و کُل باو قائم هستند» (د ۱۲، ز ۱۵، ج ۱)، همان مطاع از یوم آدم همان رسول الله هست و کُل کتب منزله قرآنی است که بر او نازل شده» (ز ۲)، «و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الاّ نقطه بیان ذات حروف سبع و نه حروف حی آن الاّ حروف حی بیان» (ج ۱۳). ظهورات را نه ابتدائی است نه انتهائی، «الی مالا نهاییه شمس حقیقت طالع و غارب میگردد و از برای او بدئی و نهاییتی نبوده و نیست» و «لم یزل و لایزال این شأن بوده عند الله و خواهد بود» (ج ۱۵، د ۱۳). و قبل از آدم عوالم و اوادم مالا نهاییه بوده (ج ۱۳، د ۱۴)، و بعد از من بظهره الله ظهورات دیگر خواهد بود الی ما لا نهاییه (د ۱۲، ز ۱۳، ط ۹). هر ظهور بعدی اشرف از ظهور قبل و مقام بلوغ آن میباشد و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد «چنانچه غین دارد نُهصد ظاء را ولی ظاء هزار غین ندارد» (ج ۱۳، د ۱۲). مشیت اولیه در هر ظهور بعدی بنحو اقوی و اکمل از ظهور قبل ظاهر میشود مثلاً آدم در مقام نطفه بوده و نقطه بیان در مقام جوانی دوازده ساله و من بظهره الله در مقام جوانی چهارده ساله (ج ۱۳). هر ظهوری بمنزله غرس شجره ایست که ظهور بعد وقت کمال آن شجره و اخذ ثمره آن است و قبل از

آن هنوز بلوغ نرسیده است و وقتی که شجره بدرجه کمال و اخذ ثمر رسيد بدون لمحۀ تأخير ظهور بعد واقع خواهد شد «چنانچه در ظهور حضرت عیسی غرس شجرۀ انجیل که شد بکمال نرسيد الا اول بعثت رسول الله که اگر رسیده بود یک روز زودتر همان روز بعثت میشد که بیست و ششم رجب باشد نه بیست و هفتم ... و بعد از غرس شجرۀ قرآن کمال آن در هزار و دویست و هفتاد رسيد که اگر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جمادی الاول (صَحّ - الاولی) میبود به پنج دقیقه بعدتر ظاهر نمیشد» (و ۱۳)، ولی وقت ظهور را جز خداوند کسی دانا نیست (ز ۱۰، ج ۱۵).

یک مثال دیگر که بایه غالباً میزنند (هر چند در خود بیان مذکور نیست) برای تشریح اینکه ظهورات متعدده با وجود اختلاف زمان و مکان و تفاوت درجه کمال و شرف چگونه در حقیقت همه یکی میباشند مثال معلمی است که بطبقات مختلفه از شاگردان که از حیث سن و درجه فهم متفاوت اند درس میدهد، معلم یکی است و اندازه علم و اطلاع او هم یکی ولی بر حسب تفاوت درجه فهم و ادراک مستمعین تعبیّرات و اصطلاحات مختلفه استعمال میکند مثلاً در خطاب باطفال خرد سال اگر بخواهد مطلوبیت علم را بایشان حالی کند شاید اینطور بگوید که علم مطلوب است زیرا که مانند قد شیرین است چه قوه فهم آن اطفال بان درجه نیست که مطلوبیت علم را بدون احضار آن در تحت صورت مادی و محسوس ادراک نمایند، ولی همین معلم وقتیکه بشاگردان طبقه عالی تر درس میدهد البته برای اثبات مطلوبیت علم تعبیّرات عالی تر استعمال میکند، و بر همین قیاس است مسئله تفاوت ظهورات مثلاً محمد بن عبد الله که مخاطبین او قومی بودند و حشی و مادی مانند اعراب برای اینکه معانی بعث و معاد و جنت و نار و غیرها را بایشان بفهماند این مفاهیم را در تحت صورتی مادی در نظر ایشان جلوه میداد تا آنکه بسهولت بتواند آنرا درک نمایند ولی در دوره بیان که خطابش بقومی است دانا و متمدن یعنی ایرانیان الفاظ و اصطلاحات مذکوره بطرز دیگر بیان شده و معانی اقرب بعقل از آنها اراده شده است، مثلاً قیامت عبارت است از «وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود و از یوم بعثت رسول الله تا یوم عروج آن که بیست و سه سال بود قیامت عیسی و از حین ظهور شجره بیان الی مایغرب قیامت رسول الله است» (ب ۷، ج ۳، ط ۳)، و نباید آنرا بمعنی مادی آن حمل نمود چنانکه شیعه تفسیر میکنند و همه موهوماً امریرا توهم نموده که عند الله حقیقت ندارد» (ب ۷). و شیء وقتیکه بمقام کمال رسيد قیامت آن بر پا میشود «و کمال دین اسلام الی اول ظهور بیان منتهی شد و از اول ظهور بیان تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه هست ظاهر میشود» (ب ۷، ز ۱۵). «و هر شیء که اطلاق شییّت بر او شود در یوم قیامت مبعوث میگردد مثلاً این فنجان نعلبکی که الآن بین یدی الله گذارده

در یوم قیامت مبعوث میشود بکینوئیت و ذاتیت و نفسانیت در وقتی که شجره حقیقت تنطق فرماید چه این فنجان و نعلبکی بعینه اوست» (ب ۱۱). «و بعثت هیچ نفسی از میت نمیشود که از قبر ترابی بیرون آید بلکه گل از نفس احیاء آن زمان میگردد اگر از علّیین است || از مؤمنین و اگر از دون علّیین است از دون آن (ب ۱۱). روز قیامت آمد و رفت و محتجبین خبر دار نشدند (و ۱۳) «چه یوم قیامت یومی است مثل گل ایام شمس طالع میگردد و غارب چه بسا وقتی که قیامت بر پا میشود در آن اراضی که قیامت بر پا میشود و خود اهل آن مطلع نمیشوند» (ح ۹)، همچنین جنت عبارت است از اثبات یعنی تصدیق و ایمان بنقطه ظهور (ب ۱، ب ۴، ب ۱۶ و غیرها) این است حقیقت جنت در عالم حیات و بعد از موت لایعلم الا الله» (ب ۱۶). و نار عبارت است از نفی یعنی عدم ایمان بنقطه ظهور و انکار او (ب ۱، ب ۴، ب ۱۷)، «هر کس در نفی رفت در نار الهی است الی یوم من یظهره الله و هر کس در ظلّ اثبات شد در جنت الهی است الی یوم من یظهره الله» (ب ۴). «و تا امروز غیر از مظاهری که خداوند مخصوص بخود فرموده کسی نه جنت را فهمیده و نه نار را» (ب ۱۶). و مراد از برزخ فاصله بین ظهورین است «لا ما هوالمعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فان هذا دون ما یکف به الناس لان بعد موتهم لا یعلم ما یقضى علیهم الا الله و ان ما هم به یؤرون لا ید ان یعلمون» (ب ۸). و علی هذا القیاس موت و قبر و سؤال ملئکه در قبر و میزان و حساب و کتاب و صراط و غیرها همه این اصطلاحات بمعانی تمثیلیه تفسیر شده است،

۴ - مَنْ یُظْهِرُهُ اللهُ ،

برای آنکه اختلافی را که بعد از فوت باب ما بین اتباع او دست داد تصور اجمالی توان نمود لازم است که بطور اختصار شمه از صفات و خصایص من یظهره الله بان نحو که باب در تصاعیف بیان فارسی میدهد در اینجا ذکر کنیم :

من یظهره الله کتاب ناطق است و وقت ظهور او ایمان جمیع منقطع || میشود مگر کسانی که باو ایمان آورند (ب ۳، د ۲). هر کس باو ایمان آورد بخدا ایمان آورده است (ج ۱۵). «حروف بیان اگر داخل در کتاب او شدند از نار نجات یافتند و الا ثمر نمی بخشد ایشان را بقای در بیان» (ب ۴). هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من یظهره الله هست بحقیقت اولیه» (ب ۵)، بیان میزان حق است الی یوم من یظهره الله (ب ۶) و آن روز روز کمال بیان و اخذ ثمرات آن است (ب ۷). قیامت بیان در ظهور من یظهره الله است (ب ۷). و یوم ظهور او یوم بعثت گل و حشر گل و خروج گل از قبر است (ب ۹). هر نفسی که نقطه و حروف را دوست داشت و بهدایت آن مهتدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته»

(و ۱). بیان و مَن فِيهِ طَائِفٌ است حول قول من يظهره الله بمثل آنکه آلف (یعنی انجیل) و مَن فِيهِ طَائِفٌ بودند حول قول رسول الله (ج ۳). مقابل من يظهره الله شجره نفي است که شامل است کُل نفوس غیر مقبله الیه را (ب ۵). وقت ظهور من يظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست (ز ۱۰). «اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کُل داخل شوند احدی در نار نمی ماند و اگر الی مستغاث رسد کُل داخل شوند احدی در نار نمی ماند» (ب ۱۷) «ولیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد» (ز ۱۰) «و اگر نفسی بقدر تنفسی بعد از دو هزار و یکسال نماید بلا شبه در دین بیان نیست و داخل نار است» (ب ۱۶). من يظهره الله «احقّ است از کَلَشِي بگَلَشِي از نفس کَلَشِي» و «ما سوای او ملک او هستند» و «اوست قائم بنفس خود بالله و کَلَشِي قائم باوست» (ج ۱، ۱۳). وی در آنچه میکند مسئول هیچ کسی نیست و احدی را نمیرسد که «لَم و بِم در حقّ او ذکر نماید» (ج ۱). وی «باب اول جنّت و اسم اعظم ظاهر بالوهیت» است (ج ۸). فضل کُل امکان از شیح وجود اوست (ج ۱۳). «بیان و مؤمنین به بیان مشتاق تر اند بسوی او از اشتیاق هر حبیبی بمحبوب خود» (ج ۳، ۸). من يظهره الله بعینه همان نقطه بیان است (ج ۱۳، د ۹، ز ۲، ح ۲). زمان و مکان ظهور من يظهره الله را کسی جز خداوند عالم نیست (ج ۱۳، ۳، ز ۱۰). وی بخت ظاهر میشود مانند ظهور نقطه (و ۹، ۱۱) «اگر کسی یک آیه از او شنود یا تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند (ه ۸، و ۶، ز ۱). «کُل ظهورات و ظهور قائم آل محمد از برای من يظهره الله خلق شده» (د ۱۲). من يظهره الله مبدأ اسماء و صفات الهی است» (ه ۹). «مَثَل من يظهره الله مَثَل محک است که فصل میکند ما بین طلای خالص از غیر آن مثلاً اگر کسی بهاء الله نامیده شده باشد اگر بهاء او که اول من آمن باوست ایمان آورد آنوقت این اسم در حقّ او در اسماء ثبت میگردد و الا در نفی فانی میگردد کان لم یکن شیئاً مذکوراً» (ه ۴). «از یومیکه اول از برای آن نیست الی آخری که آخر از برای او نیست (من يظهره الله) در سماء طهارت و ارض نظافت بوده و هست و هیچ شیء او را متغیّر نگرداند و آباء او الی آدم و همچنین امّهات او صفوة خلق بوده و مکمن طهر و طهارت» (و ۱۷). «یوم ظهور الشجرة لن یحلّ لأحد ان یدین بدین (صح - بالدین) الذی قد دان به قبل ظهورها» (ز ۵). «در ظهور من يظهره الله دقیق شو که بتصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی بلکه او را بکسی بخود او تصدیق کنی» (ز ۱۱). «غیر از من يظهره الله ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید» (و ۸). «نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کُور قرآن بهم رسد در این کُور هم خواهد رسید» (و ۸). «وی مظهر آیه لیس کمثله شیء است» (ه ۱۶). - احکام کثیره در بیان وضع شده است برای احترام و تذکر من يظهره الله، مثلاً ماه اول از ماههای نوزده گانه سنه باییه

که موسوم است به «شهر بهاء» مخصوص است بمن یظهره الله (ع ۳). هر کس نام او را بشنود واجب است که احتراماً قیام نماید و هر مجلسی که منعقد میشود باید جای یک نفر را برای او خالی گذارند (ط ۱). «هیچ نفسی نفسی را محزون نسازد از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی نمی شناسد آنرا» (و ۵، ز ۱۸). نهی شده از ضرب معلم اطفال را «لعل بر آن نفسی که گل از وجود او متوجه میگرددن حزنی وارد نیاید زیرا که معلم نمی شناسد معلم خود و گل را» (و ۱۱).

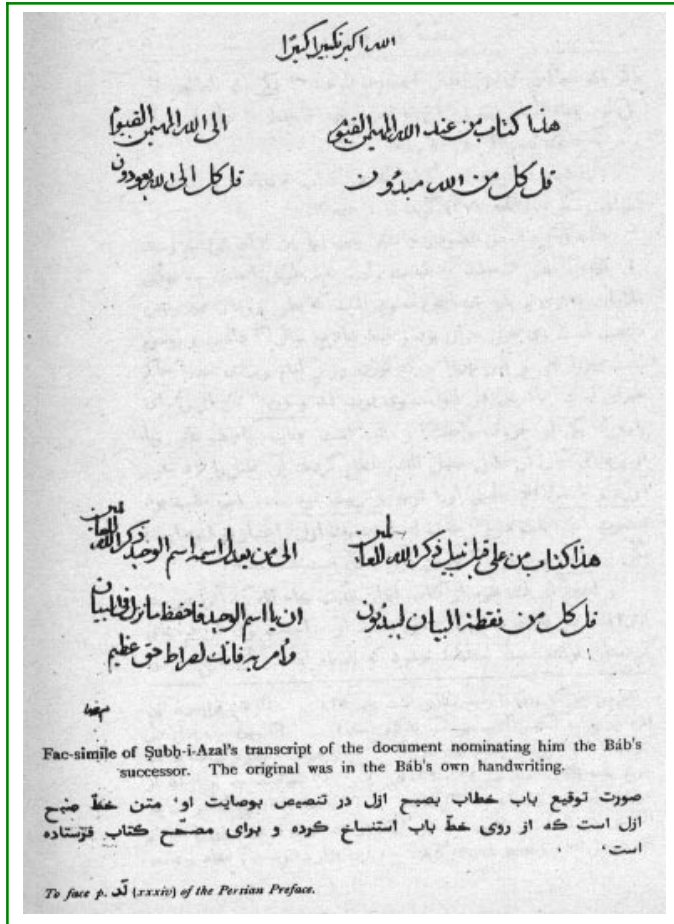
۵ - بهاءالله و صبح ازل

ما بین اتباع باب دو نابرداری (یعنی دو برادر از طرف پدر فقط) بودند از اهل نور مازندران، بزرگتر موسوم بود بمیرزا حسینعلی و ملقب بهاء الله و کوچکتر موسوم بمیرزا یحیی و ملقب بصبح ازل، بعد ها رقابتی که مابین این دو برادر پدید آمد باینه را بدو فرقه منشعب نمود ازلیان که اکنون از حیث عدد کمترند و بهائیان که قسمت عمده باینه اند، در هر صورت در آن تاریخی که میرزا جانی این کتاب را تألیف می نموده (یعنی مابین سنه ۱۲۶۶-۱۲۶۸) یکی دو سال بعد از قتل باب) موافقت کامل و تام بین این دو برادر حاصل بوده است، رجوع کنید بصفحه ۲۳۸ سطر ۱۲ الی صفحه ۲۴۵ سطر ۳ و مخصوصاً ملاحظه کنید حکایت رؤیای خارق العاده را که بهاءالله از برای مصنف کتاب نقل کرده است در حق صبح ازل از قول مادر خود که نامادری ازل میشود، خلاصه از این کتاب چنین استنباط میشود (۲۵) که وجه تسمیه میرزا یحیی بصبح ازل این است بوده است که وی در سنه پنجم از ظهور باب ظهور نمود و بمقتضای تأویل حدیث معروف کمیل (که در صفحه ۳ مذکور است) سال پنجم ظهور نوری است که از صبح ازل تاییده بر هیاکل توحید آثار آن لایح میگردد، «نور یشرق (۲۶) من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره» و دیگر معلوم میشود که باب نوشتجات و مخلفات خود را از قبیل لباس و خاتم و قلمدان و غیرها برای ازل فرستاد و نص بوصایت و ولایت او نمود و او را مأمور کرد که بعد از وی هشت واحد دیگر بیان را که ناتمام مانده است بنویسد ولی اگر من یظهره الله در زمان او ظاهر گردد بیان را نسخ کند و آنچه باب بر قلب او الهام میکند عمل نماید (ص ۲۴۴)، و دیگر معلوم میشود که حاجی میرزا جانی عقیده خودش این بوده که من یظهره الله همان صبح ازل است (ص ایضاً)، قطع نظر از تصریح حاجی میرزا جانی بر تنصیب باب بوصایت صبح ازل دلایل خارجی دیگر نیز در دست است، اولاً اصل توقیع باب خطاب بازل در تنصیب بوصایت او که صورت آن بخط صبح ازل در مقابل همین صفحه چاپ عکس شده است و هو هذا بنصّه:

(صورت توقیع باب در تنصیص بوصایت صبح ازل)

«الله اكبر تكبيراً كبيراً»

«هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن القيوم قل كل من الله مبدؤن قل الى الله يعودون هذا كتاب من على قبل نبيل (٢٧) ذكر الله للعالمين من يعدل اسمه اسم الوحيد (٢٨) ذكر الله للعالمين قل كل من نقطة البيان ليبدؤن ان يا اسم الوحيد فاحفظ ما نزل في البيان و امر به فانك لصراط حق عظيم»



ثانی شهادت کونت دوگوبینو که در کتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» (صفحه ۲۷۷) گوید ما ترجمته (۲۹):

«اندکی تردید در خصوص جانشین باب (ما بین اتباع او) بهم رسید ولی بالأخره معلوم همه شد که کیست ولی بغیر طریق انتخاب چه بعضی علامات ظاهری و پاره خصایص معنوی که بطور روحانی ممیز رئیس مذهب است وی خیلی جوان بود و فقط شانزده سال (۳۰) داشت و موسوم است بمیرزا یحیی و پسر میرزا بزرگ نوری وزیر امام ویردی میرزا حاکم طهران است، مادرش در طفولیت وی فوت شد و زن (۳۱) یکی از رؤسای باییه که یکی از حروف واحد (۳۲) و ملقب است بجناب بهاء در عالم رؤیا از پریشانی حال آن طفل جلیل القدر مطلع گردیده آن طفل را نزد خود آورد و تا سن پنج سالگی او را توجه و تربیت نمود باب ملقب بود بحضرت اعلی، باب دوم (۳۳) ملقب است بحضرت ازل، اختیار او (بوصایت) بکلی بی مقدمه بود فوراً بایان او را بدین سمت شناختند»

و اخیراً از یک فقره از کتاب ایقان تألیف بهاءالله است که آنرا در سنه ۱۲۷۸ (۳۴) در بغداد سه چهار سال بعد از مراجعت وی از کوههای کردستان نوشته است استنباط میشود که بهاءالله در آن تاریخ خود را || مطیع و زیر دست کسی دیگر فوق خود میدانسته است، و آن کس بالطبع بایست صبح ازل باشد، این است عین آن فقره بنصها:

«باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند حق را از غیر حق تمیز دهند و تلبیس باطل را بدیده بصیرت بشناسند، اگرچه در این ایام رایحه حسدی ورزیده که قسم بمری وجود از غیب وشهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آنرا اولی نه تا حال چنین تحمل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد، چنانچه جمعی که رایحه انصاف را نشنیده اند و ابیات نفاق بر افراخته اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمتی تیری طیار با اینکه باحدی در امری افتخار نمودم و بنفسی برتری نجستم مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی بغایت بردبار و رایگان با فقرا مثل فقرا بودم و با علما و عظاما در کمال تسلیم و رضا مع ذلک فو الله الذی لا اله الا هو که آن همه ابتلا و باساء و ضراء که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احبا وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت، باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان را نه و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتیم از || قبل مهاجرت نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه یلالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت، و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فولاذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیر

که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود بخود مشغول بودم و از ما سویی غافل و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر سر را از کمندش نجات نه و اراده اش را جز رضا چاره نه قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه اگر چه هر نفسی محملی بست و بهوای خود خیالی نمود، باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم، دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه میگذرد که اعدا در هلاک این عبد فانی سعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطلع شده اند مع ذلک نفسی از احباب نصرت ننموده و بهیچوجه اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً مثل غیث هاطل وارد میشود و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی سبحانی این حرف مذکور مشهود در سیل نقطه و کلمه مستور فدا شود و جان در بازو و اگر این خیال نبود فو الذی نطق الروح بامرہ آئی در این بلد توقف نمی نمودم و کفی بالله شهیداً و اختم القول و لا قوة الا بالله و انا لله و انا اليه راجعون» - انتہی،

تاریخ استخلاف باب صبح ازل را علی القرب الاحتمالات و حسب مایدل علیه شواهد القرائن و صرح به فی نقطۃ الکاف (ص ۲۴۳-۲۴۴) یکسال|| قبل از قتل باب و بعد از سقوط قلعه شیخ طبرسی و قتل جناب قدوس یعنی در ماه شعبان یا رمضان سنه ۱۲۶۵ بوده است، و صبح ازل در آنوقت نوزده ساله بود(۳۵)، بعد از قتل باب در بیست و هفتم شعبان سنه هزار و دویست و شصت و شش عموم باییه چنانچه گذشت بلا استثنا او را بدین سمت شناختند و او را واجب الإطاعة و اوامر او را مفروض الامتثال دانستند و متفقاً در تحت کلمه او مجتمع گردیدند(۳۶)، صبح ازل در آن اوقات تا واقعه هایله مذبحه طهران که عمده رؤسا و عظمای باییه در آن وقعه شربت مرگ چشیدند تابستانها را در شمیران در حوالی طهران و زمستانها را در نور مازندران میگذرانیدند و تمام اوقات خود را بنشر و تعلیم آثار باب و تشیید مبانی دین جدید می پرداخت(۳۷)، بعد از آنکه در روز یکشنبه ۲۸ شوال سنه ۱۲۶۸ سه نفر از باییه بقصد قتل ناصرالدین شاه بطرف او تیر افکندند و نتیجه این حرکت آن شد که حکومت چهل نفر از مشاهیر باییه را دستگیر نموده و بیست و هشت نفر از ایشانرا (که اسماء ایشان مشروحاً در ناسخ التواریخ و روضة الصفاى نصری و ذیل ترجمه مقاله سیاح ص ۳۲۳-۳۳۴ مسطور و از جمله ایشان مصنف ما حاجی میرزا جانی کاشانی بود) در روز چهارشنبه سلخ ذی القعدة سنه ۱۲۶۸ در طهران باشد انواع عذاب و شکنجه بقتل رسانیدند صبح ازل که در آن حین در نور

بود فی الفور بلباس مبدل بغداد گریخت و با وجود اینکه **||** حکومت هزار تومان جایزه برای دستگیری او قرار داده بود و با وجود اینکه یکی از مأمورین هم او را دیده و بدون اینکه او را بشناسد مبلغی با او صحبت داشته معهداً صبح ازل توانست خود را از چنگ میر غضبهای ایران نجات داده با لباس درویشی و عصا و کفشک خود را از سر حد ایران بیرون افکند و در اواخر سنه ۱۲۶۸ یا اوایل سنه ۱۲۶۹ بیغداد ورود نمود (۳۸)، چهار ماه بعد از او برادرش بهاءالله که از واقعه سوء قصد بناصرالدین شاه تا آنوقت در طهران محبوس بود از زندان خلاص شده او نیز بیغداد ملحق شد (۳۹) و کم کم بایه از هر گوشه ایران بدانجا روی آورده بتدریج حضرات بغداد را مرکز عمده خود قرار دادند و تا سنه ۱۲۷۹ یعنی قریب ده سال در عراق عرب بسر بردند، و در تمام این مدت (و در هر صورت قدر متیقن تا سنه ۱۲۷۸ (۴۰)) چنانکه از خود نوشتجات بهاءالله استنباط میشود بهاءالله (اقلاً بر حسب ظاهر) مطیع و منقاد صبح ازل و در تحت حکم او بوده همانطور که سابقاً مطیع و منقاد باب و در تحت حکم او بوده است، و با وجود آنکه در این اثناء چند نفر اشخاص متفرقه ادعای من بظهره الّهی کردند معهداً پیروان مذهب جدید التّاسیس باب همه در تحت لواء صبح ازل متفق الکلمه و متحد المقصد مجتمع و آثار هیچ گونه تفرقه و انقسامی بین ایشان مشهود نبود،

در اواخر اقامت حضرات در بغداد بقول مصنف هشت بهشت (۴۱) کم کم بعضی آثار تجدد و مساهله در وجنات احوال بهاءالله مشهود **||** گردید، بعضی از قدماء بایه از قبیل ملا محمد جعفر نراقی و ملا رجبعلی قاهر و حاجی سید محمد اصفهانی و حاجی سید جواد کربلانی و حاجی میرزا احمد کاتب و متولّی باشی قمی و حاجی میرزا محمد رضا و غیرهم از مشاهده این احوال مضطرب گشته بهاءالله را تهدید نمودند و بدرجه بر او سخت گرفتند که وی قهر کرده از بغداد بیرون رفت و قریب دو سال در کوههای سلیمانیه بسر برد، و در این مدت مقرّ وی معلوم بایان بغداد نبود وقتیکه بالأخره فهمیدند کجاست صبح ازل نامه بوی نوشته از او خواهش نمود که بیغداد باز گردد او نیز اطاعت کرده مراجعت نمود (۴۲)،

مقارن آن اوقات یا اندکی پیش و پس میرزا اسد الله تبریزی ملقب بدیان که باب او را کاتب آیات صبح ازل قرار داده بود و زبان عبری و سریانی نیکو میدانست دعوی من بظهره الّهی نمود، بهاءالله با وی مباحثه و مجادله بسیار نمود و بالأخره بدست بایه کشته شد و بروایت کونت دوگویی سنکی پای او بسته او را در شطّ العرب غرق کردند، همچنین میرزا عبدالله قوقا و حسین میلانی معروف بحسین جان و سید حسین هندیانی (۴۳) و میرزا محمد زرنندی معروف به نیل که بعد ها از اتباع بهاءالله گردید همه همین ادعا را نمودند تا بقول هشت بهشت «کار بجائی رسید که هر کس بامدادان از خواب بر پیشین برمیخاست تن را بلباس این دعوی می آراست»، (۴۴)

بهاء‌الله که از دیرگاهی همه کاره صبح ازل و معنی مدبر حقیقی امور باییه بود اگرچه رسماً ریاست با صبح ازل بود خود جدّاً بخیال دعوی این مقام افتاد و مخصوصاً آقا میرزا جان کاشی که بعدها کاتب آیات او و ملقب بجناب خادم الله گردید او را بشدت در این خیال ترغیب و || تحریض می کرد و آثار این ادعا روز بروز بر صفحات بهاء‌الله ظاهر تر میشد ولی اشکال عمده وجود رؤسا و قدماء باییه بود که قطعاً مانع پیشرفت خیالات او بودند و بایستی فکری جدی در این باب نمود(۴۵)،

باییه بتدریج از هر گوشه ایران روی بی‌غداد آورده و روز بروز جمعیت ایشان زیاد تر میشد، علمای کربلا و نجف بواسطه قرب جوار باییه بمشاهد مشرفه و کثرت جنگ و جدال که هر روزه ما بین ایشان و مسلمانان دست میداد آشکارا از دست ایشان بنای شکایت گذاردند، دولت ایران نیز بسفیر کبیر خود در اسلامبول میرزا حسین خان مشیر الدوله اوامر لازمه فرستاده از دولت عثمانی خواهش نمود که باییه را از بغداد بنقطه دیگر انتقال دهد، دولت عثمانی نیز محض باین دعوا ها و نزاعها که لاینقطع در عراق عرب روی میداد خاتمه دهد خواهش دولت ایران را پذیرفته باییه را از بغداد یاسلامبول کوچ داد و پس از چهار ماه از اسلامبول بادرنه (که باییه از آن بارض السرت تعبیر می نمایند چه ادرنه و سر عدداً یکی است یعنی ۲۶۰) فرستاد، ورود ایشان بادرنه عیلا الظاهر در ماه رجب سنه ۱۲۸۰ بوده است(۴۶)، و تا بیستم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۵ یعنی قریب پنج سال در ادرنه بسر بردند(۴۷)،

در همین اوقات باییه در ادرنه بود که بهاء‌الله پرده از روی کار برداشته و خیال مکنون خود را که بلا شک دیرگاهی بود اسبابش را فراهم آورده و طریق را ممهّد کرده بود بمعرض شهود نهاد و آشکارا دعوی من یظهره الیهی نمود و رسل و کتب باطراف و جوانب روانه گردانید و عموم باییه را بقبول ادعای خود دعوت نمود، اکثر ایشان پس از بسیاری || حیرت و تردید دعوی او را پذیرفتند و از پیرامون صبح ازل متفرق گشتند، دولت عثمانی چون مجدداً آثار هیجان و انقلاب در ایشان مشاهده نمود و دانست که انقسامی در مذهب ایشان پدید آمده و اسباب جنگ و نزاع فتنه و فساد بین فریقین نیک فراهم شده فی الفور بدون آنکه بخود زحمت تحقیق حق و باطل این امر راهد در ماه ربیع الاول یا ربیع الثانی سنه ۱۲۸۵(۴۸) جمیع باییه را از ادرنه کوچ داده بهاء‌الله و اتباعش را بعکا و صبح ازل و اتباعش را بجزیره قبرس که آنوقت هنوز در تحت حکومت عثمانی بود فرستاد و قرار داد که چهار نفر از اتباع بهاء‌الله (مشکین قلم خراسانی، میرزا علی سیاح، محمد باقر اصفهانی، عبدالغفار) همراه ازیلان بقبرس روند و چهار نفر از ازلیان (حاجی سید محمد اصفهانی از فضلای باییه و از اصحاب باب، آقا جان بیگ کاشانی، میرزا رضا قلی تفرشی، برادرش میرزا نصرالله تفرشی) همراه بهائیان بعکا، و غرض از این

تدبیر آن بود که این چند نفر مخالف جاسوس حکومت عثمانی باشند باین معنی که زوآر ایرانی یا غیر ایرانی که بمقصد ملاقات ازل با بهاءالله بقرس یا عگا می آیند ایشان حکومت عثمانی را از وضع حرکات و سکنات و طرز خیالات آنها مستحضر سازند(۴۹)، قبل از حرکت حضرات از ادرنه میرزا نصرالله تفرشی در خود ادرنه مسموم شد و سه نفر ازلی دیگر کمی بعد از ورود بعگا جمیعاً در یکشب بدست بهائیان کشته شدند(۵۰)، و اینکه ازلیان قتل ایشانرا بامر بهاءالله میدانند بثبوت نپیوسته است، حکومت عثمانی قاتلین را دستگیر نموده در حبس افکند و پس از مدتی بشفاعت و ضمانت عباس افندی مستخلص شدند، ||

بغیر از این چهار نفر ازلی جمعی دیگر از قدما و فضلاء باییه که در وفا داری نسبت بصبح ازل ثابت قدم مانده و بعضی از ایشان از رفقای شخصی باب و حتی بعضی هم از حروف حی بودند یک یک از میان برداشته شدند، از جمله ایشان آقا سید علی عرب از حروف حی در تبریز کشته شد و ملا رجبعلی از حروف حی در کربلا و آقا محمد علی اصفهانی برادر مذکور در بغداد و حاجی میرزا احمد کاشانی برادر حاجی میرزا جانی کاشانی مصنف نقطه الکاف در بغداد(۵۱) و حاجی میرزا محمد رضا و حاجی ابراهیم(۵۲) و حاجی جعفر تاجر و حسینعلی و آقا ابوالقاسم کاشانی و میرزا بزرگ کرمانشاهی و غیرهم در مواضع مختلفه(۵۳)، اما تاریخ ادعای من بظهره الله نمودن بهاءالله را در بعضی از کتب بهائیه در سنه ۱۲۸۰ نوشته اند، میرزا محمد زرنندی معروف بنییل در رباعیات خود که برای ماده تاریخ حیا بهاءالله ساخته گوید که بهاءالله در حین این ادعا پنجاه ساله بوده است:

پنجاه چوگشت عمر آن میر حجاب فرمود ز وجه خویش وی خرق حجاب
افتاد شرر بجان جیت و طاغوت خورشید بها عیان شد از خلف سحاب

رباعی دیگر گوید:

در اول غربال ز سال فرقان دوّم سحر محرّم اندر طهران
از غیب قدرم بشهر امکان بنهاد آن شه که بود خالق من فی الامکان

بنابر این تاریخ ادعای من بظهره الله نمودن وی در سنه ۱۳۲۳ میشود || بالضروره، و این تاریخ اخیر یعنی ۱۲۸۳ گویا نزدیکتر بواقع است، هر کس بدقت در آنچه باب در خصوص من بظهره الله گفته و وصایای اکیدۀ که در ایمان باو و عدم احتجاب بهیچ شیئ نموده تأمل نماید چندان تعجب نخواهد کرد از اینکه با وجود آن همه اختلافات شدیدۀ بالآخره اکثر باییه دعوی بهاءالله را پذیرفتند زیرا که اگر باب بطرز و اسلوب قرآن «آیات» آورد و اگر باب صدق دعوی خود را

بنفوذ باطنی و تصرف در افتدۀ اتباع خود اثبات نمود بهاءالله نیز همچین کرد، از طرف دیگر باب مکرر گفته است که وقت ظهور من یظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست و نیز گوید «نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن بهم رسید در این کور هم خواهد رسید»، اشکال مسئله چندان در آنجا نیست اشکالی که هست در این است که صبح ازل که بلا شبهه باب او را جانشین و وصی خود قرار داده بشدّت و اصرار هر چه تامتر از تصدیق دعوی نابرداری خود امتناع شدید و ابای مستمر نمود، بنابر این بهائی که که قطعاً باید بمن جانب الله بودن باب معتقد باشد (چه کسی که بیک ظهوری ایمان آورد باید تمام ظهورات قبل را نیز تصدیق نماید) بالضرورة مجبور است اعتراف کند که باب مظهر مشیت الهی و مبعوث من جانب الله و دارای الهام و علم من لدنی بود عالماً عامداً کسی را برای جانشینی خود انتخاب کرد که بایستی بعد از خودش «نقطه ظلمت» و اشد منکرین من یظهره الله گردد،

۶ - تاریخ حاجی میرزا جانی و تاریخ جدید

باندازۀ این دعوی مشکل بود و مخصوصاً باندازۀ مخالف بود با عقیده شیعه در مسئله امامت که چندان جای تعجب نیست از اینکه بهائیان برای رفع این اشکال با تمام قوی سعی کردند که وجود شخص صبح ازل را حتی ||| الامکان تجاهل و تعامی نمایند و کتب و اسنادی را که دلالت بر وصایت بلا شبهه او می نمود محو کنند، یکی از بهترین و قدیمترین اینگونه کتب و اسناد تاریخ حاجی میرزا جانی بود که چنانکه ذکر شد در کمال خوبی توانستند جمیع نسخ آنرا از روی زمین معدوم سازند و چنان بنحوی از عهدۀ این کار بر آمدند که اگر اتفاقاً و تصادفاً یک شخص خارجی مقیم طهران که هر چند معتقد نبود ولی کمال محبت و همدردی با این طایفه داشت (یعنی کونت دوگویی) یک نسخه از این کتاب قبل از آنکه «مصلحت وقت» اقتضای اعدام آن کند تحصیل نکرده و بارویا نیاورده بود امروز این کتاب بگلی از میان رفته و نسخ آن بلا استثنا معدوم شده بود، وقتی که راقم حروف در سنۀ ۱۳۰۵ در ایران بودم بهائینی را که در نقاط مختلفۀ آن مملکت دیدم عموماً از شناختن صبح ازل تجاهل میکردند و حتی چنین وامی نمودند که اسم او را هم هرگز نشنیده اند و فقط کتاب «مذاهب و فلسفۀ» کونت دوگویی که من سابقاً آنرا خوانده بودم و بدان واسطه از اهمّیت مقام صبح ازل مسبوق بودم باعث شد که این مسئله را جدّاً تعقیب کرده بالاخره دانستم که وی هنوز زنده است و با وی بنای مکاتبه گذاردم تا آنکه در بهار سال ۱۳۰۷ در شهر ماغوسا (۵۴) در جزیرۀ قبرس خود بملاقات او نایل آمدم چنانکه اجمال آن سابقاً مذکور شد، و با اینکه من در نقاط مختلفۀ ایران میان بابیان تجسس شدید و فحص فوق العاده برای بدست آوردن نسخه از تاریخ میرزا هانی نمودم هیچ اثری از آن نیافتم، و این مسئله خیلی مهم است و

در خصوص تاریخ مذاهب دیگر نیز خیلی چیزها میتوان از آن استنباط نمود چه برای امثال ما اروپائیان که معتادیم بکتب چاپی که هزارها نسخ از آن منتشر است و کتابخانه‌های عمومی که کتابها با کمال دقت و اهتمام در آن محفوظ است خیلی مشکل است تصور این مسئله که یک چنین کتاب مهمی را چگونه با این درجه **||** از سهولت میتوان محو و نابود نمود، و همچنین خیلی مشکل است تصور این امر که متدینین بیک مذهب که قطعاً صاحب منتهی درجه قدس و ورع و در حوادث یومیه و امور معتاده دارای اعلی مراتب صدق و درستکاری هستند چگونه برای محو اثر تاریخی و تدلیس امر و تمویه حق بدین سهولت با یکدیگر مواضعه و تبانی می نمایند، حکم این مسئله را که با همه استعجاب ما صورت خارجی گرفته و اگر باوضح براهین و محکمترین ادله ثابت نشده بود من وقوع بلکه امکان آنرا باور نمی‌کردم بحکمای فلسفه مذاهب و میگذارم و شاید در نظر ایشان دلالات دیگر نیز در ضمن آن اینست که هر چه طریقه بهائی بیشتر منتشر میگردد و مخصوصاً در خارج ایران و بالأخص در اروپا و امریکا بهمان اندازه حقیقت تاریخ بایه و ماهیت مذهب این طایفه در ابتدای ظهور آن تاریکتر و مغشوش تر و مدلس تر میگردد، تاریخ حاجی میرزا جانی بعلاوه فصول و فقراتی که مضر بحال بهائیان بوده و بعقیده ایشان بایستی آنها را حذف یا جرح و تعدیل نمود مشتمل بر بسیاری از معلومات تاریخی است که برای عموم بایه چه ازلی چه بهائی مفید است و بهیچ وجه مضامین آنها با «مصلحت وقت» منافاتی ندارد و با وجود این آنها را هم حذف یا تحریف کرده و سر و دست کتاب را در هم شکسته تاریخ جدید را از آن ترتیب داده اند، شرح تألیف تاریخ جدید و باعث اقدام بدین عمل را میرزا ابوالفضل گلپایگانی که یکی از فضلا و قدمای بهائیان است در رساله موسوم بر رساله اسکندریه مفصلاً بیان نموده است، و علت تسمیه این رساله با اسکندریه آن است که میرزا ابوالفضل در ایام اقامت خود در سمرقند آنرا بنام مسیو آکساندر تمانسکی یکی از صاحب منصبان توپخانه روس در عشق آباد تألیف کرده، مسیو الکساندر تومانسکی چند فقره از این رساله را در جلد هشتم از **||** زیپسکی (۵۵) سنه ۱۸۹۳-۱۸۹۴ (ص ۳۱-۴۱) طبع نموده است، میرزا ابوالفضل در ابتدای رساله گوید:

«این نسخه تاریخ سبب ظاهری تألیفش این بود که چون در سنه ۱۳۰۵ هجریه که فدوی در همدان بود بر حسب خواهش بعضی از مشایخ بنی اسرائیل رساله تألیف نموده بود که موسوم است بر رساله آیوبیه (و معروف است بر رساله استدلالیه) و نسخ آن هر جا منتشر شده است در چندی قبل که جناب آقا عزیز الله (۵۶) در بمبئی تشریف داشته اند نسخه از این رساله بدست جناب برون افتاده است و ایشان بجناب آقا عزیز الله نوشته بوده اند که چون شما با میرزا ابوالفضل مراسلت دارید سه مطلب از ایشان استفسار نمائید اول آنکه او در این رساله تاریخ آبادی ثانوی بیت

المقدّس را ۴۳۰ سال تعیین نموده است و حال آنکه سایر مورّخین قریب ششصد سال نوشته اند (۵۷)، ثانی آنکه معلومات خود را در تاریخ حالات حضرت بهاءالله روح من فی الملک فداه اعلام نماید چه که در ظهور مبارک آنچه در آن رساله نوشته شده است سنه ۱۲۸۵ مییابد و در مقاله سیّاح ۱۲۶۹ تعیین یافته است، ثالث مورّخ تاریخ جدید کیست بعضی میگویند میرزا ابوالفضل است بعضی میگویند مانکجی است، خلاصه ناچار در جواب او این رساله تألیف یافت و بیشتر آن اطلاعات فدوی از بدو و ختم ظهور مبارک است و اگر چه عنوان رساله خطاب بجناب آقا عزیزالله است و بر حسب پرسش جناب برون لکن در حقیقت اولیه بر حسب وعده که بجناب تومانسکی آیام حضور داده بودم این رساله تألیف یافت لهذا باسم ایشان نامیده شد و سبب تعویق این بود که بسبب عدم معاون ناچار چهار نسخه بخط خودم نوشتم یکی جهت ارسال بافق اعلی یکی جهت ارسال به بمبئی که بجناب برون بدهند یکی جهت جناب تومانسکی یکی هم ناچار باید نزد خود فدوی بماند - انتهی، مسیو تومانسکی متن جواب سؤال سوم را که راجع بمصنّف تاریخ جدید است عیناً در مجله روسی طبع نموده است و ما نیز آنرا برای مطالعه قراء در اینجا نقل می نمائیم و قبل از شروع این نکته را بگوئیم که تاریخ اتمام نسخه تومانسکی بقلم میرزا ابوالفضل در ۱۱ جمادی الآخرة سنه ۱۳۱۰ هجری است، اینست عین کلام میرزا ابوالفضل:

«مسئله ثالثه»

استفسار از مصنّف تاریخ جدید بوده کاتب و مصنّف تاریخ جدید مرحوم میرزا حسین همدانی است و او جوانی بود از منسوبین رضا خان پسر محمد خان ترکمان که از شهدای قلعه شیخ طبرسی مذکور و نامش در تاریخ جدید مسطور است، مورّخ مذکور در آغاز بسبب خطّ و ربطی که در صنعت انشاء مراسلات داشت منشی یکی از رجال دولت ایران بود و در سفر اول که حضرت ناصرالدین شاه بفرنگستان مسافرت نمود وی نیز بهمراهی موکب شاهی آن ممالک را سیاحت نمود و در مراجعت چندی در استنبول متوقف شد و پس از عود بایران در فتنه سال ۱۲۹۱ هجری که جناب آقا جمال بروجردی پس از مناظره با علمای طهران گرفتار سجن حضرت سلطان گشت (۵۸) وی نیز از جمله محبوبان بود و بعد از استخلاص از سجن طهران در دفتر خانه مانکجی (۵۹) زردشتی مشهور بکتابت رساله و تحریر مشغول گشت و مانکجی او را نیک محترم میداشت چه اگر او باسم بابی معروف نبودی هرگز سر بدان کار فرو نیاوردی از اتفاقات شبی او و محمد اسمعیل خان زند که در پارسی نگاری دبیری هنرمند بود بضیافت مهمان مانکجی بودند مانکجی از این دو خواهش نمود که هر یک کتابی تصنیف نماید زیرا که او در جمع کتب سعی بلیغ داشت و هرکه را قادر بر انشا و تحریر می یافت بتألیف کتابی و انشاء دفتری میگماشت لذا در شب

مذکور از محمد اسمعیل خان خواهش نمود که او تاریخ پادشاهان عجم را بنگارد و از میرزا حسین متمنی شد که وی تاریخ حالات بابیه را تصنیف نماید، خلاصه القول محمد اسمعیل خان کتاب فرازستان را بزبان پارسی خالص در سلطنت قدیم ایران از مه آباد تا انقراض ساسانیان پرداخت و در حقیقت آن کتابرا انبانی از اوهام و افسانه‌های شاهنامه و چهارچمن و دساتیر ساخت، و اما میرزا حسین نزد نامه نگار آمد و خواهشمند معاونت شد و گفت که چون هنوز تاریخی مبسوط و درست در وقایع این ظهور نوشته نشده است ضبط و تألیف وقایع آن کما ینبغی کاری بس دشوار است زیرا که سپهر و هدایت از غایت تملق و ضلالت آنچه در حوادث این ظهور نوشته اند یکباره تهمت صرف و کذب محض است و آنچه از روایت شنیده میشود هم چندان مختلف و متفاوت است که تطبیق آن خالی از صعوبت نیست جواب گفتم که تاریخی از مرحوم حاجی میرزا جانی کاشانی که از شهدای طهران و از خوبان آن زمان بوده است در دست احباب است لکن او مردی تاجر بوده است و از تاریخ نویسی ربطی نداشته و تاریخ سنین و شهور را ننوخته نهایت چون مردی با دیانت بوده است نقل ثقایع را چنانکه دیده و شنیده است براستی مرقوم داشته این کتاب را بدست آر و وقایع را از آن و تاریخ سنین و شهور را از کتاب ناسخ التواریخ و ملحقات روضة الصفا نقل نما و پس از ضبط در مسوده هر جزوی را نزد جناب سید جواد ||| کربلانی (۶۰) که نامش در این اوراق مکرر یاد شده و از آغاز ظهور نقطه اولی تا ورود حضرت بهاءالله بعگا خود همه جا با دوستان همراه و از وقایع نیک خبیر و آگاه است قرائت کن و باین دقت تاریخ را تصحیح نما تا این کتاب بخواست خدای یکتا بخوبی انجام یابد و مقبول طبع دانشمندان جهان گردد وی خواهش نمود که نامه نگار فاتحه آنرا بنگارد و راه نگارش را بر او گشاده دارد این عبد بخواهش او دو صفحه از آغاز آن کتاب را نگاشت و فاتحه آنرا بنشیب مواعض و تحریض بر اجتهاد موشح داشت و او را در نظر بود که آن کتاب را در دو دفتر ترتیب نماید دفتر اول در وقایع ظهور نقطه اولی و دفتر ثانی در حوادث طلوع اقدس ابهی اما پس از ختم دفتر اول اجل مهلتش نداد و در سنه ۱۲۹۹ هجریه در شهر رشت وفات یافت لکن مانجی نگذاشت که آن تاریخ بدانگونه که نامه نگار گفته بود انجام یابد بلکه مورخ مذکور را (وادار نمود) که آنچه او گوید بنگارد زیرا عادت مانجی این بود که مطلبی را بمنشی میگفت بنویس و مسوده آنرا بر من بخوان و نخست منشی مسوده که بسلیقه خود و قریحه درست ترتیب داده بود بر او میخواند و پس از اکتفا ||| و تقلیل عبارت و جرح و تعدیل مطلب از مسوده بیاض میبرد و چون مانجی را در خط و لسان فارسی حظی و علی نبود اکثر کتب و رسائلی که باو منسوبست عباراتش غیر مرتبط و کسبخته و زشت و زیبا با هم آمیخته است و با این عیب کتاب تاریخ جدید از بس کتاب بی علم و نویسندگان بد خط هنگام استنساخ بخیال خود در آن تصرف نموده اند امروز هر

نسخه آن مانند صور منسوخه و هیاکل مسموخه بنظر میآید بحدی که نسخه صحیحه از آن نتوان یافت مگر خط خود مورخ بدست آید و گر نه اعتماد (را) نشاید. و جناب حاجی میرزا جانی کاشانی از تجار معروف کاشان بود و در اول ظهور امر مبارک نقطه اولی را تصدیق نمود و با جناب ذبیح که در لوح رئیس مذکور و مشرف باسم انیس است اخوت داشت و در وقتی که نقطه اولی جل اسمه الاعلی را بامر محمد شاه از اصفهان بطهران می بردند در کاشان سه شب (۶۱) آن حضرت را در بیت خود ضیافت نمود و پس از چندی از کاشان بطهران آمد و در حضرت عبدالعظیم متوقف شد و آن تاریخ را در آن قریه نوشت و در فتنه سال ۱۲۶۸ هجری او هم گرفتار شد و در سجن با حضرت بهاءالله در یک محل جلیس و بیک سلسله جدید مقید گشت و پس از یومی چند در این فتنه بی گناه تباہ شد و برتبه شهادت فایز گشت، اما نسخه تاریخ او را امروز نامه نگار نمی تواند بدست آرد چه از سمرقند تا طهران بسی دور است و روزگار بر اهل بها بی اندازه عبوس و غیور و الله تعالی عالم بحقایق الامور، در یوم بیست و یکم شهر ربیع الثانی ۱۳۱۰ هجری مطابق سی و یکم تشرین الاول ۱۸۹۲ میلادی بخامه مصنف این نامه ابوالفضل محمد بن محمد رضای گلپایگانی رقم یافت» - انتهی کلامه،

متمم کلام میرزا ابوالفضل را چند کلمه دیگر در خصوص ترجمه حال || مصنف افزوده بسر مطلب که مقایسه تاریخ جدید با نقطه الکاف است میرویم،
 حاجی میرزا جانی کاشانی با دو برادرش حاجی میرزا اسمعیل ملقب بذبیح (۶۲) و حاجی میرزا احمد کاشانی (۶۳) هر سه با کمال شور و وجد مذهب جدید را قبول کردند و وقتی که در سنه ۱۲۶۳ باب را بحکم حاجی میرزا آقاسی از اصفهان بماکو می بردند در وقت عبور از کاشان حاجی میرزا جانی و برادرش حاجی میرزا اسمعیل ذبیح سواران مستحفظین را مبلغ گزافی رشوه داده باب را در منزل خود برده او را با همراهانش دو شبانه روز ضیافت شایانی نمودند (۶۴)، در شورش مازندران و محاصره قلعه شیخ طبرسی (سنه ۱۲۶۶) حاجی میرزا جانی بهمراهی بهاءالله و صبح ازل و چند تن دیگر از مخلصین بایه بمازندران رفتند جهد کردند که خود را باصحاب قلعه ملحق سازند ولی بمقصود نایل نشده قشون دولتی ایشان را اسیر کرده در آمل محبوس نمودند و مدتها در حبس بودند تا بالآخره هریک بوسیله خلاص شدند و حاجی میرزا جانی را دونفر از تجار کاشان که مبلغی از صاحب منصبان آنجا طلب داشتند ببعوض چهار صد تومان گرفته مستخلص نمودند (۶۵)، و از قراری که از تضاعیف این کتاب و تاریخ جدید استنباط میشود حاجی میرزا جانی شخصاً با باب و صبح ازل و بهاءالله و حاجی || سلیمان خان تبریزی و آخوند ملا محمد علی زنجانی حجة الاسلام و سید یحیی دارابی و ملا شیخ علی ترشیزی ملقب بجناب عظیم و قرة العین و میرزا حسن بشرویه برادر ملا حسین بشرویه و تقریباً با جمیع مشاهیر

بایه دوره اولی آشنائی و ارتباط داشته و اغلب ایشان را خود بنفسه ملاقات کرده و وقایع تاریخیه هفت سال اول «ظهور» را که در کتاب خود درج نموده شفاهاً از ایشان استماع نموده است (۶۶) و علاوه بر این در غالب این وقایع خود بشخصه حاضر و ناظر بوده است و چون وی یکی از مخلصین درجه اول بایه و بسیار متدین و خدا ترس بوده است شکی نیست که جمیع مشهودات و مسموعات خود را که در نهایت صحت و بدون دخل و تصرف ضبط نموده است این است که کتاب او بملاحظات عدیده مذکوره دارای منتهی درجه اهمیت و فوق العاده مطبوع و مفید است، و بالأخره چنانکه سابق مذکور شد حاجی میرزا جانی با بیست و هفت نفر دیگر از هم مذهبان خود در سلخ ذی القعدة سنه ۱۲۶۸ در طهران بأفضع وجوه و اشذ انواع قساوت بقتل رسیدند، حاجی بیچاره در این هنگامه پناه ببقعه شاه عبدالعظیم واقعه در حوالی طهران برده بود ولی در مورد او حرمت بقعه را ملحوظ نداشته او را بعنف بیرون کشیدند، و او را در روز معهود در سهم آقا مهدی ملک التّجّار و سایر تجّار و اصناف افتاد و ایشان هر یک ضربتی بر بدن او زده تا کارش تمام شد (۶۷)،

اما تاریخ تألیف کتاب - چون حکایت قتل باب (۲۷ شعبان سنه ۱۲۶۶) در ضمن کتاب مذکور است و از طرف دیگر چون قتل خود مصنف در سلخ ذی القعدة ۱۲۶۸ واقع شده لهذا واضح است که تألیف کتاب محصور است بین دو تاریخ مذکور یعنی ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ - سلخ ذی القعدة ۱۲۶۸، و از این عبارت کتاب در صفحه ۶۱ «الیوم که هزار و دویست و هفتاد و هفت سال از بعثت رسول الله گذشته» معلوم میشود که تألیف کتاب یا لا اقل این موضع از کتاب در سنه ۱۲۶۷ بوده چه قدماء بایه معمولاً از بعثت تاریخ میگذارند نه از هجرت و بعثت را بزعم خود همیشه ده سال قبل از هجرت فرض میکرده اند، و اما این عبارت در صفحه ۹۲ «و الحال که هزار و دویست و هفتاد سال از هجرت رسول الله گذشته دین آن سید بشر قوت گرفته آخ» بدیهی است که مراد از آن تاریخ تقریبی است نه تحقیقی یعنی چون غرض تعیین واقعه بخصوصها نبوده بر سبیل تقریب و ذکر عدد تام و عدم تعرض بکسور تعبیر به «هفتاد» کرده است و محال است که عدد تحقیقی مراد باشد چه خود قتل مصنف در سنه ۱۲۶۸ واقع شد چنانکه گذشت،

اما در خصوص وجه تسمیه کتاب با اسم غریب «نقطه الکاف» رجوع کنید بصفحه ۵ از متن حاضر هر چند از آنجا هم گویا چندان مطلب منقّحی بدست نیاید ولی شکی نیست که علاوه بر محامل عرفانیّه مذکوره در صفحه ۵ از لفظ «کاف» اشاره بکاشان موطن مصنف نیز ملحوظ هست بعبادت بایه که بلاد و اراضی را بیعضی از حروف مقطوعه از اسماء آنها مرموز می نموده اند چون ارض فاء (فارس) و ارض صاد (اصفهان) و هکذا،

برویم سر اصل مطلب - و قدری مفصل تر ملاحظه کنیم که مؤلف تاریخ جدید با نقطه الکاف چگونه معامله کرده و چه دخل و تصرفات و جرح و تعدیلات در آن نموده، اولاً دیباچه کتاب را (که از ص ۱-۹۹ از این متن حاضر است و بیشتر از ثلث کتاب میشود) بگلی حذف کرده است و بجای آن دیباچه مختصر تری از خود که حکمت و فلسفه آن کمتر و بعقل و حس نزدیکتر است گذارده (ص ۱-۳۰ از ترجمه تاریخ جدید بانگلیسی)، ثانیاً خاتمه کتاب را (ص ۲۳۸ س ۱۲-ص ۲۷۳) که از تاریخ **||** حیات صبح ازل و وقایعی که بلافاصله بعد از فوت باب روی داده بحث میکند بگلی حذف نموده و بجای آن خاتمه خیلی مختصری که بگلی غیر اولی است گذارده (ص ۳۱۳-ص ۳۱۹ از ترجمه تاریخ جدید)، ثالثاً از اول تا آخر کتاب هر جا که نام صبح ازل در نقطه الکاف برده شده بلا استثنا آنرا حذف کرده است و نام ازل در هیچ موضعی از تاریخ جدید مذکور نیست مگر در یک مورد فقط در ضمن یک جمله الحاقی (ص ۲۴۷ از ترجمه تاریخ جدید) که یکی از متعصبین بهائی در توهین ازل افزوده است و در بعضی نسخ تاریخ جدید موجود است و از بیشتر نسخ مفقود، رابعاً هر فصلی یا عبارت که بعقیده مؤلف با مشرب بهائیان ادنی منافاتی داشته یا آنکه بزعم او سوء اثری در خوانندگان احداث می نموده بگلی حذف یا جرح و تعدیل نموده است، چه باید دانست بهاءالله جنبه اخلاقی تعالیم باب را بسیار تقویت نمود و بسط داد و جنبه حکمت و عرفان آن را بچیزی نمی شمرد و سعی کرد که حتی الامکان از اهمیت آن کاسته و از میان برداشته شود، و نیز جهد نمود که با دولت ایران از در صلح و آشتی داخل گردد و لهدا خود و اتباع خود را رعایای مطیع و با وفای ناصر الدین شاح که بر سر بانیه آن همه بلاهای فوق التصور آورد قلمداد می نمود، باتباع خود توصیه نمود که باید گشته شدن را بر گشتن ترجیح دهند و «با جمیع ادیان با روح و ریحان معاشرت نمایند» و همه مردم «بار یک دارند و برگ یک شاخسار» و نحو ذالک، بایبهای اصلی دوره اولی بر عکس مسلکشان بگلی بر ضد این بود، شاید ایشان خود را مظلوم فرض میکردند ولی در کمال اطمینان و یقین میخواستند که وارث ارض گردند، ایشان کسانی را که مؤمن بباب نبودند نجس و واجب القتل میدانستند و بسلسله قاجار بغض و نفرت شدیدی داشتند و بهیچ وجه این حس خود را پنهان نمی کردند، علیهذا جرح و تعدیلات زیادی بایستی در تاریخ حاجی میرزا جانی بعمل آورده شود تا بامشرب و خیالات بهائیان منطبق **||** آید و همین است عملی که مؤلف تاریخ جدید بعهدہ گرفت و بطور دلخواه بلکه خیلی هم ما فوق دلخواه از عهدہ کار بر آمد، حال اگر ما بخواهیم بدقت کامل جمیع فصول و جمل نقطه الکاف را که میرزا حسین همدانی مؤلف تاریخ جدید تغییر و تبدیل داده یا اکثار و تقلیل نموده شرح دهیم اگر چه بی فایده نیست ولی فوق العاده طول خواهد کشید و از گنجایش یک دیباچه بیرون خواهد رفت فقط نمونه را بچند مثال اکتفا میکنیم (۶۸)، محتویات نقطه الکاف

دو قسمت است یکی دیباچه کتاب (ص ۱-۹۹) که بکلی با دیباچه تاریخ جدید فرق دارد و مطلقاً ادنی ربطی بین آندو نیست، دیگر قسمت تاریخی کتاب است که مقصود در اینجا مقایسه همین قسمت از هردو کتاب است، و محض سهولت تطبیق رؤس مطالب را بچندین فقره تقسیم میکنیم هر چند در اصل دو کتاب مذکور هیچگونه تقسیم بابواب و فصولی نیست، و اختصار را در حواله بصفحات برای نقطه الکاف (ن) و برای تاریخ جدید (ت) علامت میگذاریم، و مقصود از تاریخ جدید همه جا ترجمه انگلیسی راقم حروف است که در سنه ۱۸۹۳ در کمبریج از بلاد انگلستان بطبع رسیده است،

آ - شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی

(ن ص ۹۹-۱۰۵ ، ت ص ۳۱-۳۳) حکایات راجعه باین دو استاد در نقطه الکاف خیلی مشروح تر و مرتبط تر است و آن دو را «باب اول» و «باب ثانی» می نامد و از خود میرزا علیمحمد بباب امام و باب الله الأعظم تعبیر می نماید(۶۹) ||

ب - جوانی باب و ابتدای امر او

(ن ص ۱۰۵-۱۱۰ ، ت ص ۳۳-۳۹)، دو خارق عادت که در ن باب نسبت داده از ت حذف شده است،

ج - تاریخ باب تا وفات منوچهر خان

(ن ص ۱۱۱-۱۲۰ ، ص ۱۹۸-۲۱۳)، خارق عادت دیگر که در ن بباب نسبت داده از ت حذف شده است،

د - ایمان آوردن سید یحیی دارابی

(ن ص ۱۲۰-۱۲۲ ، ت ص ۱۱۱-۱۱۵)، تاریخ جدید این قسمت را بقسمت نهم از تاریخ حاجی میرزا جانی (ص ۲۲۳-۲۲۹) از متن حاضر ، ت ص ۱۱۵-۱۲۴) الحاق نموده و معلومات بسیاری افزوده که در نقطه الکاف ندارد هر چند در یک مورد (حکایت منقوله از کوچک علی بیک) باسم و رسم از تاریخ حاجی میرزا جانی نقل میکند، این فقره نقطه الکاف (ص ۱۲۲) را که سید یحیی بحاجی میرزا جانی میگوید که «بحق ذات اقدس باری که هرگاه پدرم با آن جلالت قدر و عظمت شأن انکار این ظهور باهر النور را نماید البته من بدست خود قاتل ایشان میشوم» از ت حذف شده است،

۵ - تاریخ باب الی استنطاق وی در تبریز

(ن ص ۱۲۲-۱۳۸ ، ت ص ۲۲۸.۲۱۳ ، ۲۳۸-۲۴۰ ، ۲۸۴-۲۹۱)، وقتی که باب را از اصفهان باذربایجان می بردند در وقت عبور از کاشان دو روز و دو شب میهمان حاجی میرزا جانی مصنف نقطه الکاف گردید چنانکه گذشت و در نقطه الکاف آنچه راجع باین واقعه است فقط این است (ص ۱۲۳-۱۲۴): «و دیگر غذا میل نفرمودند الا در کاشان|| و دو روز و دو شب هم در کاشان تشریف داشتند آثار عجیب و غریب از آن شمس حقیقت بظهور رسیده شرح آن کتابی میشود»، با وجود این تاریخ جدید می نویسد:

مرحوم حاجی میرزا جانی در کتاب خود تفصیلات مفصّلی از بروزات و ظهوراتی که در آن دو روز و دو شب مشاهده نموده اند نوشته اند و در آخر مذکور داشته اند که اگر بخواهم بر سیل تفصیل ذکر کنم فی الحقیقه ظهورات همان دو شبانه روز کتاب مبسوطی میشود و این عبارت کتاب ایشانست»،

روایت محمد بیگ چاپار باشی تقریباً در هردو کتاب بیک نحو مسطور است (ن ص ۱۲۴ س ۷ - ص ۱۳۰ س ۲۲ = ت ص ۲۱۷-۲۲۴) ولی جمله سابق بر این روایت را ت قدری شاخ و برگ داده است، مقایسه بین این دو فقره نمونه از تصرفاتی که مؤلف جدید در تألیف قدیم کرده بدست میدهد،

حاجی میرزا جانی مینویسد (ص ۱۲۴ س ۱-۵) :

«بعد از آن آن جنان را بده معتمد که خانلق می گویند نزدیک بکنار گرد میباشد بردند و منزل دادند خبر بشاه و حاجی دادند شاه اراده کرده بود که حضرت را بطهران آورد هاماں عصر او از شدت حسد خود راضی نگردید و دوازده سوار تعیین نموده که سرور غریبان را بماه کو ببرند»،

در تاریخ جدید اینطور نوشته : -

«و بعد از حرکت از کاشان بقریه خالقی که مرحوم معتمد الدوله و پنج شش فرسخی طهران است وارد شدند و سوارها بحاجی میرزا آقاسی خبر دادند هر چند که اعلیحضرت سلطان ماضی محمد شاه غازی بملاقات آن حضرت مایل بود جناب حاجی بملاحظه بعضی خیالات واهی و غرض نفسانی خود که آن حضرت را ساحر و در جذب قلوب ماهر || میدانست راضی نشد که مبادا بمحض ملاقات اعلیحضرت سلطان را مجذوب کند و با اصحاب و انصار ایشان در صدد شورش بر آیند و فتنه بر پا کند و لیکن

فتنه زاد و کرد عالم را خراب شرق و غرب افتاد اندر اضطراب

خلاصه دوازده سوار معین فرمود که آن سید مظلومان را بآذربایجان ببرند و در منزل خالقی جمعی از خواص حضرت بهاء روح ماسواء فداه و رضا خان پسر محمد خان ترکمان و جمعی دیگر بخالقی تشریف بردند و آن حضرت را ملاقات و زیارت نمودند و تفصیل وقایع این منزل نیز متضمن شرح و بسط قریبی است و ذکر آنگونه واقعات در این مقام موجب طول کلام و خارج از اندازه افهام عوام است» در آخر روایت محمد بیگ چاپارچی تاریخ جدید فقره ذیل را افزوده است که در نقطه الکاف ندارد : -

«جناب آقا میرزا عبد الوهاب مذکور میداشت که در سفر آذربایجان با جناب ملا محمد معلم و آقا سید حسن اخوی جناب آقا سید حسین کاتب همه جا بر وفق حکمت همراه آن حضرت بودیم ولیکن بر حسب امر آن حضرت همه جا بقدر دو هزار قدم فاصله از عقب میرفتیم پس از ورود منزل هم جای دیگر نزدیک آنحضرت منزل میگرفتیم ولیکن جناب آقا سید حسین و آقا سید مرتضی با دوازده نفر غلامها همه جا ملازم رکاب آن حضرت بودند و ما ها بعد از ورود بمنزل هر وقتی ببهانه و دست آویز تازه خدمت آنحضرت شرفیاب میشدیم بطوریکه محمد بیگ چاپارچی باشی و سایر غلامان دیگر ملتفت نشوند و ندانند که ما از بندگان عبودیت آن حضرتیم ولی دو سه منزل پتبریز مانده محمد بیگ رئیس غلامها از قراین خارجه و داخله فهمید که ما از عبودیت کیشان حضرت ایشانیم باینواسطه روزی در مقام صحبت مذکور داشت که من در این سفر خود را بدتر از شمر و یزید می پندارم گفتم از کجا فهمیدی || و بچه مناسبت میگوئی جواب داد زیرا که شغل ایشان را بمن رجوع نموده و من از این بزرگوار الی الآن از غرایب امور چیزهای عجیبی مشاهده نموده و حالاتی می بینم که گفتنی و اشنفتنی نیست اگر باصحاب زنجان و میلان جزئی اشاره فرموده بودند فرصت نفس کشیدن بسوارها نمیدادند ... و همان سوارهای مستحفظ از بس امورات عجیبه و حالاتی که از احدی ندیده و نشنیده بودند در بین راه بعین یقین دیدند اغلب ایشان از روی خلوص نیت ایمان آوردند و بجان و دل مثل محمد بیگ رئیس خودشان بنای بندگی و خدمتگذاری را گذاشتند و اظهار

داشتند بهر طرفی از اطراف عالم خاطر مبارک مایل باشد در بردن و رسانیدن و در جانفشانی بی اختیاریم قبول نکردند و فرمودند از شما همینقدر اقبال مقبول افتاد و اکنون از آن سوارها و از اولاد و احفاد ایشان بطرزی بطراز ایمان مطرزند که خلع آن کسوترا بنوید شهنشاهی از ایشان نمیتوان نمود و این است معنی اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم»

ولی در عوض حکایت زدن باب آخوند بی ادب را (ن ص ۱۳۱) از ۱۹-ص ۱۳۲ (س ۵) که بنظر مؤلف تاریخ جدید گویا منافی مسلک «مظلومیت» بهائیان و مخالف مشرب «روح و ریحان» ایشان می آمده حذف نموده است، تاریخ جدید حکایت مؤمن هندی (ت ص ۲۴۱-۲۴۴=ن ص ۲۱۲-۲۱۴) و جناب بصیر (ت ص ۲۴۴-۲۴۷) باخیلی تغییر و تبدیل و خیلی مختصرتر از نقطه الکاف (ص ۲۵۵) (س ۱۵-ص ۲۶۰) و شهدی سبعة (ت ص ۲۵۰-۲۶۸=ن ص ۱۳۶) (س ۲۴-ص ۱۴۴) (س ۱۰) و قرّة العین (ت ص ۲۶۹-۲۸۴=ن ص ۱۳۶) (س ۲۴-ص ۱۴۴) (س ۱۰) را در این موضع گنجانیده است و حکایت قرّة العین را تا قتل او امتداد میدهد و بدیهی است که این فقره را در نقطه الکاف نمیتواند داشته باشد چه تاریخ تألیف آن مدتی قبل از قتل قرّة العین است وانگهی || حاجی میرزا جانی هر دو در یک وقت کشته شدند یعنی در مذبحه طهران سلخ ذی القعدة سنه ۱۲۶۸، از اینجا بعد مجدّد رشتۀ سوق وقایع در هر دو کتاب یکی میشود (ن ص ۱۳۳) (س ۱۰=ت ص ۲۸۴) و همینطور پیش میروند تا وفات محمد شاه که بعقیده حاجی میرزا جانی (ص ۱۳۸) «بجهنم رفت» و بعقیده تاریخ جدید (ص ۲۹۰-۲۹۱) «در اعلیٰ غرف جنان متمکن گردید» در اینجا باز رشتۀ کلام کتابین دو تا میشود، تاریخ جدید شرح وقایع باب را تا شهادت او امتداد میدهد (ص ۲۹۱-۳۱۲) و نقطه الکاف بحکایت قرّة العین و اجتماع بدشت و محاصره شیخ طبرسی منتقل میشود (ص ۱۳۸-۲۰۸) رؤیای غریب شاهزاده مهدیقلی میرزا در خصوص کشتن باب محمد شاه را در عالم خواب (ن ص ۱۳۸) (س ۱۳-۲۳) از تاریخ جدید بگلی حذف شده است،

و - قرّة العین و اجتماع بدشت

این فصل از نقطه الکاف (ص ۱۳۸) (س ۲۳-ص ۱۵۴) (س ۲۴) قسمت اول آن که از شرح حالات ملا حسین بشرویه گفتگو میکند (ص ۱۳۹) (س ۱-۲۳) مطابق است با ت ص ۴۳-۴۴، قسمت دوم که از شرح احوال قرّة العین تا ملاقات او با جناب قدّوس در بدشت بحث میکند (ص ۱۳۹) (س ۲۴-ص ۱۴۴) (س ۸) مطابق است با ت ص ۲۷۳-۲۸۱، ولی قسمت سوم آن (ص ۱۴۴) (س ۱۰-ص ۱۵۴) (س ۲۴) که متعلق است بشرح اجتماع بدشت و حرکات و اطوار غریبه بایه در آنجا که نه فقط اسباب قیل و قال و هیاهوی مسلمانان گشت بلکه بعضی از خود بایه نیز این

این حرکات را تشنیع کردند حتی آنکه ملاً حسین بشرویه ملقب بجناب باب الباب گفت (ن ص ۱۵۵ س ۲۱) «من بدشتیها را حد میزنم» بگلی از تاریخ حذف شده است و این حذف چندان هم جای تعجب نباید باشد چه نطقی که جناب قدوس در آن اجتماع نمود قطعاً بتهمت‌هایی^{۱۱۱} که مسلمانان بآبیه می زنند از قبیل آنکه ایشان طریقه اباجبه دارند و یا آنکه باشتراک در نساء قائلند و نحو ذلک قدری صورت صدق میدهد و معلوم میکند که این تهمتها بگلی بی اساس صرف نبوده است بلکه چیزی بوده و مردم چیزها گفته اند،

ز - محاصره شیخ طبرسی

(ن ص ۱۵۴-۲۰۹=ت ص ۴۴-۱۱۰)، هر دو روایت در اصول وقایع مطابق اند ولی تاریخ جدید بعادت معهود بسیاری از فقرات و جمل را که بنظر او مطابق مصلحت وقت نیامده انداخته و از طرف دیگر خطبه ها و نامه های رؤسای بآبیه را شاخ و برگ زیاده از حد داده و آنها را لباسی از خضوع و خشوع و موعظه که در اصل بگلی از آن عاری بوده اند پوشانیده، مقایسه کند مثلاً خطبه ملاً حسین بشرویه را که در سوادکوه آنطور که در نقطه الکاف (ص ۱۵۵ س ۲۲ الی ص ۱۵۶ س ۶) مسطور است با عین همین خطبه آنطور که تاریخ جدید (ص ۴۵-۴۷) ذکر کرده و اقلأ ده برابر جنبه اصلی آنرا بسط داده است، و ما نمونه تصرفات فوق العاده که تاریخ جدید در نقطه الکاف نموده عین این خطبه را چنانکه در تاریخ جدید مسطور است اینجا ذکر می نمایم تا حقیقت این دعوی بر قاری واضح و مبرهن گردد: -
«بعد از قرائت خطبه و بیان مواعظ و نصائح و مذمت از بعضی حوادث و حرکات ذمیمه این بی بقا دنیا فرمودند: حضرات بدانید که بحکم ذقل سلیم جمع ضدین نشاید و آئین دنیا داری با قوانین اکمال دین موافقت ننماید و تحصیل ذهب با تکمیل مذهب مطابقت نیابد زیرا که از بدو ایجاد عالم امکان الی الآن آنانکه بتأییدات خداوندی و استعداد فطری در مقام معرفت حقیقت عرفان و اکمال مراتب عبودیت و ایمان^{۱۱۱} بر آمدند در اولین قدم تا از املاک و اموال و عیال و اطفال خود چشم نپوشیدند و از اعتبارات ظاهره ملکیه و جمیع من الامکان و جان خود نگذشتند بحرکت قدم ثانی مساعد و مقتدر نشدند چنانچه در هر عصر و اوان الی الآن جمیع انبیا و اولیا و اصفیا تا از صراط شوونات و تعلقات این کهنه رباط نگذشتند و با وجود احاطه و استیلای قدرت بسیطه با اصحاب و انصار خود باستقامت تمام تا قیام در پذیرائی انواع صدمات شدیده و شکیبائی در تحمل اقسام تکالیف عنیفه شاقه نمودند و باهتمام تمام اقدام در شهادت فعلی نفرمودند نتوانستند محجوبین قوم خود را از درکات ضلالت و ظن و شرک شرک برهاند و بمدائن یقین و مامن ایمان برسانند، لذا حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحية و الثناء محض هدایت و ارشاد عباد و اثبات حقیقت و سفاد امر خود با جمیع اعوان

و انصار در نهایت استقامت و استقرار در عرصهٔ جانبازی باقائهٔ شهادت فعلی قیام فرمود و پس از چندین سال از نتیجهٔ شهادت آنحضرت حقیقت شریعت نبوی فضجی گرفت و قوانین این دین مبین امتزاجی یافت و ما نیز محض تیقظ و آگاهی بنی نوع خود از ناقص و کامل و جاهل و عاقل و عارف و عامی و بجهت رفع اشتباه و شبهات و اعتراضات مُعرضین و دفع غفلت غافلین این عصر و اوان آینده بر وفق رضای حضرت محبوب مأمور و ناچاریم که فعلاً بحقیقت و حقیقت این امر بدیع شهادت داده و بجهت اثبات صدق تصدیق خود از جمیع من فی الملک چشم پوشیده و در اعلای امر صاحب امر صدمات صعب مستصعب را که احدی از آحاد ناس قدر بر تصور آن نیست و فوق طاقت بشر است متحمل شده و بذل جان بی عوض را پرهان بطلان دعاوی ارباب غرض قرار دهیم و باقائهٔ این قسم دلائل بی ریب و ربا علو این امر متعالی را مدلل و مبرهن نموده و بمعاندین و محجوبین اتمام حجت نمائیم و مسلماً بدانید که ما بعد از ورود مازندران بهیچ وجه من الوجوه مفرّ نجاتی نداریم و ما را ||| بدون سؤال و جواب لازمه بانواع عقوبات شاقه و عذابهای شدید شهید میکنند و زمین ظهر بار فروش را از خون این اصحاب رنگین می نمایند و مقصود اصلی ما نیز از ورود باین سر منزل بلا و محن اقامهٔ شهادت فعلی نمودن و بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فائز شدن است هر کسی که بتمام استقامت در نهایت رضا و رغبت با حالت وجد و سرور قدرت و طاقت حمل این بار گران را دارد بماند و با من مصافحه نماید و هرکس که بقدر ذرّهٔ احتمال عجز در وجود خود میدهد مکلفست برفتن و تکلیف ما لایطاق بر احدی روا نیست اکنون با جمیع اصحاب و احباب وداع کامل نموده و از همین منزل برود»

و نیز ملاحظه کنید یک فقره راجع ببهاءالله را که در تاریخ جدید (ص ۶۴-۶۵) مذکور است و صریحاً گوید که منقول از تاریخ حاجی میرزا جانی است و حال آنکه اصلاً در نقطهٔ الکاف مذکور نیست، این است آن فقره :-

«و در همان اوقات که این فتنه (یعنی فتنهٔ مازندران) بروز نمود مرحوم حاجی میرزا جانی محرر این وقایع با عالیجاه محمد تقی خان نوری و چند نفر دیگر خدمت جناب بها روح ماسواه فداه که هنوز سر وجود ایشان در سرادقات حکمت الهی مستور بود رسیده و مستدعی رفتن قلعهٔ شیخ طبرسی شده بودند مرحوم حاجی میرزا جانی نوشته است که ما مکرر استدعای رفتن و همراهی نمودیم و جواب فرمودند اگر برویم نمیگذارند وارد قلعه بشویم و این فقره غیر میسر و مقدر (۷۰) است و لیکن بر حسب استدعا و اصرار فدویان قبول فرمودند و اقل آن مقداری که دیگران میگویند چهار هزار تومان نقد بجز سایر اسباب و ملزومات دیگر باتفاق بر داشته بودند الخ»

از طرف دیگر چند فقرات نقطه الکاف (ص ۱۶۹ س ۱۴-ص ۱۷۰) س ۶ و ص ۱۹۲ س ۱۲-۲۱) را تاریخ جدید بملاحظه اینکه شاید سوء اثری خواهد بخشید حذف کرده است، مقایسه کنید نیز نامه را که جناب قدّوس بشاهزاده مهدیقلی میرزا نوشته آنطور که در نقطه الکاف (ص ۱۶۳ س ۲۰-ص ۱۶۶ س ۲۲) مسطور است با عین همان نامه آنطور که تاریخ جدید (ص ۵۹-۶۳) می نویسد، مقایسه این دو فقره از نامه بی مزه نیست:

نقطه الکاف: - «اما تو ای شاهزاده فریب دنیا و غرور جوانی خود را مخور و بدان که ناصرالدین شاه سلطان باطل است و انصار او در آتش الهی معدّب میباشند و مائیم سلطان حقّ که رضا جوئی حضرت خداوند را می نمایم هر گاه تو هم رضای محبوب را میخواهی که چشم از دنیا بپوش و بنزد ما بیا مظلوم باشی بهتر از آنست که ظالم باشی»

تاریخ جدید: - «ولیکن ای شاهزاده آزاده بدون تحقیق و تفتیش بریختن خون سرباز بیچاره انباز مشو و بکشتن این مظلومان تیغ تعدی مکش و توسن ستم متاز زیرا که اعلیحضرت سلطان دادگر این امر را مشتبه و او را بی جهت کینه ور نموده اند و الا ممکن بود که بقوت تدبیر و انصاف رفع این اختلاف را چنان کند که شمشیری از غلاف کشیده و سخنی از ظلم و اعتساف شنیده نشود»

و این جمله نقطه الکاف (ص ۱۷۳ س ۱۱-۱۲) «در دعوی رجز ایشان (یعنی باییه) یا صاحب الزمان و یا قدّوس بوده و کلام اوشان (یعنی قشون دولتی) یا ناصرالدین شاه» از تاریخ جدید محذوف است،

ح - قائمیت باب، مؤمن هندی، شهدای سبعه،

(ن ص ۲۱۲ س ۷ - ص ۲۲۳ س ۷=ت ص ۲۴۱-۲۴۷، ۲۵۰-۲۶۹)، حکایت سید بصیر را که در نقطه الکاف در اواخر کتاب (ص ۲۵۵-۲۶۰) مذکور است در تاریخ جدید اینجا (ص ۲۴۴-۲۴۷) ما بین ||| حکایت مؤمن هندی و شهدای سبعه گنجانیده است و آنرا خیلی مختصر و ابتر کرده و تغییر و تبدیلات زیاد در آن داده مثلاً حاجی میرزا جانی گوید (ص ۲۵۷ س ۱۸-۲۰) بعد از آنکه سید بصیر هر چه جهد کرد که خود را بقلعه شیخ طبرسی رساند ممکن نشد بگیلان آمد اهل انزلی او را بعنف از آبادی خود بیرون کردند از آنجا بقزوین آمد «بعد از آن روانه باری قدس (یعنی طهران) گردیده بجهت قرب بجوار حضرت وحید (یعنی ازل) و درک شرفیابی فیض حضور باهر النور جناب بهاء الامکان را نمود» و بعد از آن گوید (ص ۲۵۹ س ۳-۴) جناب بصیر «در ارض نور در خدمت حضرت وحید و جناب بهاء مدت چهار ماه هم سرور بودند و از شراب محبت یکدیگر سر مست و خرم در آن بساط عیشها نمودند و طناب الفت را چنان بر هم تائیده که بهیچ تیغ حادثه بریده نگردد»، تاریخ جدید از تمام این فقرات تجاهل کرده و بجای آنها فقط جمله

گنگ ذیل را نوشته است (۷۱): - «از آن جمله در طبرتای (۷۲) ازل که ایشان صامت بودند خلق را بأزل میخواندند از جهت فتنه جناب بصیر اعتنائی بان نداشت و قبل از ظهور طلعت ابهی روح الامکان فداه مؤمن بایشان بود»

حکایت غریب فریاد کردن سگی و گفتن سید بصیر که این سگ رجعت فلان شخص است و نشانه منزل و اولاد آن شخص را دادن و بعد از تفحص صدق قول او معلوم شدن که در نقطه الکاف (ص ۲۵۸ س ۱۲-ص ۲۵۹ س ۱) مذکور است از تاریخ جدید بکلی حذف شده است،

در نقطه الکاف حکایت شهدای سبعة (ص ۲۱۵-۲۲۳) بلافاصله بعد از حکایت مؤمن هندی مذکور است و در کلیات با تاریخ جدید (ص ۲۵۰-۲۶۹) مطابق است اگر چه تاریخ جدید بعضی عبارات را زیاده ||| و نقصان کرده یا تغییر و تبدیل داده است، مثلاً این عبارت نقطه الکاف (ص ۲۱۵ س ۱۱-۱۵): -

مردمان مفسد بامیر عرض نمودند که حضرات بایه میخوانند خروج نمایند و چندین هزار نفر جمع شده اند ظاهر آنست که مطلقاً دروغ نگفته بودند ولی باین شدت هم نبوده و ظاهر آنست که یک منافقی از اهل خودشان رفته بودند و این فتنه را نموده»، در تاریخ جدید بجای آن فقط این عبارت را دارد، - «بعضی از مفسدین و مغرضین بعرض میرزا محمد تقی خان امیر کبیر رسانیدند که طایفه بایه خیال خروج و مفسده را دارند»،

از طرف دیگر بجای این عبارت موجز ساده نقطه الکاف (ص ۲۴۸ س ۲۱-۲۳): - مرحوم حاجی (ملاً اسمعیل قمی) را که از انبار بمیدان می آوردند مردم میگفتند این بابی است ایشان میخندیدند و میفرمودند که بلی من بابی هستم و بجهت شما جان میدهم»، در تاریخ جدید عبارت ذیل مسطور است: -

«روز دیگر که بجهت کشتن ایشان را بمیدان می بردند حضرات تماشائی در بین راه بایشان سنگ میزدند و فحش میدادند و میگفتند اینها بابی و دیوانه شده اند جناب حاجی میفرمودند بلی ما ها بابی هستیم ولی دیوانه نشده ایم بالله ای مردم ما ها بجهت تیغ و آگاهی شما از جان و مال و عیال و اطفال خود گذشتیم و از دنیا و اهلس چشم پوشیده ایم که شاید شما متنبه شوید و از حیرانی و گمراهی نجات یابید و در مقام تفحص بر آئید و حق را چنانکه سزاوار است بشناسید و بیش از این محتجب نمانید»،

فقره فوق خوب نمونه ایست برای نوع تصرفاتی که مؤلف تاریخ جدید در نقطه الکاف بعمل آورده است سنگ انداختن تماشاچیان را از خود می افزاید و خنده آن شیر دلان را حذف میکند و این دو کلمه حرف ||| ساده را که «بلی من بابی هستم و بجهت شما جان میدهم» تبدیل بیک خطبه واعظانه کسالت انگیزی می نماید، تأثیری که از این

نوع تصرفات در شخص حادث میشود تصور آن آسانتر است تا تحریر آن، چیزی که هست حقیقت امر را بگلی بصورت دیگر در ذهن جلوه میدهد و آن شجاعان پر شور و حرارت و آن جان گذشتگان بی باک سرکش دوره اولی را در نظر ما مانند و عاظمی ساکن و آرام و مطیع و منقاد بطبق مسلک بهائیه متأخرین مجسم میکند،

حکایت حاجی ملا اسمعیل قمی یکی از شهدای سبعة را که در ظرف یک هفته که با رفقا در حبس بود غذا نمیخورد و شب آخر را که حضرات را فردای آن روز میخواستند بکشند وی تنها غذای سی و هفت نفر را خورد (ن ص ۲۱۶ س ۱۳-۱۷) چون بنظر جامع تاریخ جدید گویا عامیانه یا مضحک بنظر میآمده است بگلی انداخته است، از طرف دیگر دو فقره راجع بحکایت شهدای سبعة در تاریخ جدید مذکور است که از نقطة الکاف بگلی مفقود است، یکی از آنها اینست: - «حاجی علیخان حاجب الدوله (۷۳) در مقام حیرت و تعجب از احوالات این اشخاص بجهت یکی از محارم و دوستان خود تعریف کرده بود که اعلیحضرت قبله عالم امر فرمود که در وقت کشتن حضرات بملاحظات چند من حاضر باشم وقتیکه بمحل مقتل ایشان رسیدم در میان آن هفت نفر سیدی جوان و بسیار خوش رو و خوشحال دیدم و بحدی خوش سیما و ملیح منظر بود (که) دلم بحالش سوخت و بخیال افتادم که بهر نحوی نگذارم در سن شباب کشته شود وقتی که چهار یا پنج نفر را کشته بودند آن جوانرا ||| نزد خود طلبیدم و سر بگوش او گذاردم و گفتم تیری کن بجهت اعلیحضرت قبله عالم قسم که آنچه منظور نظر و مقصود خاطر باشد و خواهش کنی بدون مضایقه حاصل میکنم و ترا خدمت اعلیحضرت سلطان میبرم و سالی پانصد تومان وظیفه و استمراری در حق تو برقرار میکنم دیدم حیرت آمیز نگاه میکند گفتم اگر بالمره ترک این طریقه را می نمائی عمارتی عالی بجهت تو میخرم و دختر خود را باوضاع وافره بتو میدهم بعد از شنیدن آن همه نویدات جواب داد مرا بدختر صاحبجمال خود و اموال فائیه دنیا فریب مده ما دنیا و آنچه را در اوست بشما و اهلس ارزانی داشتیم و در طریق محبت حضرت دوست بهمین شربت شهادت کفایت نمودیم

در ضمیر ما نمی گنجد بغیر از دوست کس

هر دو عالم را بدشمن ده که ما را دوست بس

چون این سخن را شنیدم و قابل هدایتش ندیدم بدهنش زدم و اشاره کردم که او را از مابقی زود تر بکشند»،

فقرة دیگر که راجع بحاجی سید علی خالی باب است اینست : -

«جناب حاجی سید علی خالی باب مردی تاجر و مسن و معتبر و جهاننیده و خالوی حضرت اعلی روح ماسواہ فداہ سلالۃ سادات اطیاب و طایفۃ آنجناب و در میان جماعت تجار بتقوی و تقدس معروف میبود بقسمی که اوقاتی که از شیراز و یزد خیال مهاجرت و مسافرت الی الله و جان بازی در سیل محبت محبوب امکان و بدیع اکوان طلعت اعلی داشتند جمیع محاسبات خود را رسیدگی نموده و همه ایشان مطالبات محتمله مردم را ادا نمودند باین طور که خود تشریف می بردند در خانها و آن حقوق را میدادند و طلب حلیت و عفو نموده و وداع باز پسین میکردند و بهمین طور با یکان یکان از آشنایان و ذوی القربی و ذوی الحقوق وداع نموده متوجه دار الخلافه و عزیمت آذربایجان و شرفیابی حضور نمودند، باری || آن جناب جان و مال خود را در سیل عبودیت آن حضرت نثار نمود تا فعل ایشان بر جمیع تجار حجت باشد و بدانند که ایشان آن حضرت را در دامان خود بزرگ کرده و از زمان طفولیت تا هنگام بلوغ و پس از آن تا زمان اظهار امر حالاتی مشاهده نموده اند که از هیچ بشری الی الآن دیده و شنیده نشده و بدان جهت کمر عبودیت آن حضرت استوار کرده و جانش را نثار نمود و اگر نه چنین بود بآن استقامت و آرزومندی جانفشانی نمی نمود و این مسلم است که بواسطه امورات بدیعی که از آن حضرت بتواتر مشاهده کرده بود مجذوب و مفتون شده چنانچه در زمان تولد الملک الله فرموده و در ایام طفولیت نزد جناب شیخ عابد برده بودند که درسی بخواند و شیخ عابد مردی بود فاضل و کامل زیاد مقدس و از شاگرد های شیخ احمد مرحوم و از جمله اصحاب و مصدقین با صدق آن حضرت بوده و از جمله حکایات ایام طفولیت آنحضرت را که حکایت کرده بودند یکی این است که روز اول که آن حضرت را نزد من بمکتب آوردند بعاتد اطفال دیگر الف با نوشتم و درس دادم بعد از ساعتی بجهت شغلی بیرون رفتم بعد از مراجعت چون بحجره نزدیک شدم قرائت قرآن را با صوتی هوش ربا و حزین شنیدم تعجب نمودم و داخل حجره شدم قرائت قرآن را پرسیدم که می نمود اطفال دیگر گفتند آقا بود پرسیدم قرآن خوانده اید سکوت نمود گفتم از کتابهای فارسی خوبست بخوانید کتاب حق الیقین را نزد ایشان گذاردم گفتم بخوانید چون هر ورقی را گشودم دیدم خوب میخواند گفتم شما فارسی را خوانده اید پس بیائید عربی را بخوانید بهتر است شرح امثله را پیش او گذاردم چون معنی بسم الله را برسم معهود میان طلاب بیان کردم فرمودند چرا لفظ رحمن شامل مؤمن و کافر است و لفظ رحیم مخصوص بمؤمن است گفتم حکما قاعده دارند که زیادتی (مبانی دال بر زیادتی) معانی است و رحمن یک حرف زیاد است فرمودند یا این قاعده غلط است یا حدیثی که شما از حضرت امیر روایت می نمائید || دروغ است عرض کردم کدام حدیث فرمودند حدیثی که از شاه ولایت (منقولست

(که) فرمود که معانی جمیع کتب آسمانی در قرآن است و معانی تمام قرآن در فاتحه است و معانی تمام سوره فاتحه در بسم الله است و تمام معنی بسم الله در باء است و معنی باء در نقطه پس معنی جمیع در نقطه است و نقطه هیچ بیانی ندارد من از استماع این نکتۀ لطیف ساکت و متخیر شدم و ایشان را بر داشته بدر خانۀ مبارکه رفتم جدۀ مکرمه ایشان عقب در آمده عرض کردم سرکار آقا را من نمی توانم معلّم باشم و تفصیل را معروض داشتم آن عالی جناب بایشان گفت شما از اینگونه فرمایشات دست بر نمیدارید چه کار دارید باین نوع فرمایشات بروید درس بخوانید فرمودند بسیار خوب تشریف آوردند مثل سایر اطفال بنای خواندن درس را گذاشتند و من هر چه اصرار کردم الف با نخوانید قبول نفرمودند و خواندند و یک روز دیدم با طفلی که زیر دست ایشان نشسته است آهسته صحبت میکند چون خواستم گوش بدهم ساکت میشدند بعد از آن خود را بر آن داشتم که بصحبت شما توجه ندارم ولی ملتفت بودم و شنیدم بان طفل میگوید چنان سبکم که اگر بخواهم بفراز عرش بروم میتوانم میخواهی بروم و خود را از زمین حرکت میداد در حال گفتن میخواهی برویم و حرکت کردن بر من حیرت و تعجب مستولی شد تبسم نموده و از تبسم من فوراً ساکت شدند و کذلک اوقاتی که هنوز مشغول مشق نشده بودند میدیدم همه روز قلمدانی می آوردند و مشغول بنوشتن میشوند خیال کردم چون میبینند اطفال دیگر خطی میکشند میل کرده است بنوشتن و امثال اطفال دیگر خطی میکشد و کاغذ را سیاه میکند چند روزی بهمین منوال گذشت تا آنکه یک روز کاغذ را از دست ایشان گرفتم بینم چه میکنند چون ملاحظه کردم دیدم چیزی نوشته اند تعجب نمودم که مشق نکرده چگونه مینویسد در مضامین نوشته تأمل کردم دیدم مراتب معرفت و توحید است که باقصی الغایه نوشته اند در نهایت فصاحت و بلاغت بنحویکه عقول و افئدۀ دراک از ادراک آن عاجز است و آن نوشتجات را آقا سید یحیی دارابی و جناب عظیم در نزد جناب معزی الیه دیده بودند و میفرمودند قریب چهار هزار بیت بود فرقی با این بیانات زمان ظهور نداشت، خلاصه آثار بزرگی و جلالت قدر و عظمت شأن در بدو طفولیت از جبهۀ همایون ایشان هویدا و از اطوارشان آثار بزرگواری آشکار و پیدا بود چنانچه در بدو طفولیت از ذکور و اناث بودن حمل زنان حامله قبل از تولّد خبر میدادند و از اغلب امور اتفاقیه و زلزله و خراب شدن بعضی امکنه بطور واقع بیان میفرمودند که اگر تفصیل آنها ذکر شود مطلب از دست میرود ولی مقصود این است که چنین اشخاص کامل تا انواع اقتدارات باطنیه و قدرت و صفات الهیه از آن حجت خدا نمیدیدند و یقین کامل حاصل نمی نمودند بدن جهت و سبب نفهمیده و نسنجیده در بذل جان و مال و ترک نام ننگ و عیال و اطفال بان درجه اهتمام و اصرار نمیکرد علی الخصوص جناب خال از مشاهدۀ بروزات و ظهوراتی که در طفولیت آن حضرت واقع و ظاهر شده بود مدتی متخیر بود و در حالت آن حضرت حیرت داشت و پس از اظهار امر باز هم

متوقف و مجاهد بود تا آنکه بمقام یقین و اطمینان رسید و چنانکه ذکر شد در جانفشانی بطوری ثابت قدم گردید که دیگری سیصد تومان میداد که ایشانرا نکشند راضی نشد و گفت نهایت شرف و سعادت من در این شهادت است و کمال آرزو و آمال من در سبیل حضرت جانان نثار کردن جان است»،

ط - شورش نیریز

(ن ص ۲۲۳ س ۷- ص ۲۳۰ س ۱ = ت ص ۱۱۵-۱۲۴، ۱۲۸)، رجوع کنید بقسمت د، ص ن، ||

ی - شورش زنجان

(ن ص ۲۳۰ س ۱- ص ۲۳۸ س ۱۲ = ت ص ۱۲۵-۱۷۰، رجوع کنید نیز بص ۱۲۵ س ۱۹- ص ۱۲۶ س ۲۴ از ن)، در کمتر واقعه در دو کتاب مذکور اینقدر اختلاف روایت دیده میشود که در واقعه زنجان، و این اختلاف نه فقط بین ن و ت است بلکه نسخ ت نیز با یکدیگر خیلی اختلاف دارند، ولی روی هم رفته روایات نسخ مختلفه ت مفصل تر و مبسوط تر از ن است،

یا - صبح ازل

این قسمت از نقطه الکاف (ص ۲۳۸-۲۴۵، ص ۲۰۸ س ۱۴-۱۸) که مهمترین قسمتهای کتاب است صاف و ساده بتمامها از تاریخ جدید حذف شده است و السلام،

یب - قتل باب

(ن ص ۲۴۵-۲۵۰ = ت ص ۲۹۳-۳۱۲)، اینجا نیز روایت تاریخ جدید خیلی مشروح تر است ولی باز حسب المرسوم بعضی فقرات نقطه الکاف را حذف کرده است مثلاً حکایت خواهش نمودن باب از اتباع خود در حبس که او را بکشند (ن ص ۲۴۶ س ۱۰- ص ۲۴۷ س ۳)، و همچنین حکایت فرستادن جسد باب را بر حسب وصیت خود باب بنزد وحید ثانی (۷۴) یعنی صبح ازل (ن ص ۲۵۰ س ۳-۱۵) بگلی از ت حذف شده است،

یج - وقایعی بین قتل باب و قتل مصنف کتاب نقطه الکاف

(سنه ۱۲۶۶-۱۲۶۸)،

تاریخ جدید بقتل باب ختم میشود و این قسمت اخیر از نقطه الکاف را || که یکی از مهمترین قسمتهای کتاب است (ص ۲۵۲ الی آخر کتاب) بااستثنای حکایت جناب بصیر (ن ص ۲۵۵-۲۶۰ = ت ص ۲۴۴-۲۴۷) بگلی حذف نموده است،

(۴۳) عد - عج - عب

از آنچه گذشت میتوان یک میزان اجمالی از مقایسه بین تاریخ جدید و نقطه الکاف که اساس آنست بدست آورد، شیوه مغرضانه مؤلف اخیر در جرح و تعدیلات و زیاده و نقصانهائی که در کتاب قدیم بعمل آورده نیک ظاهر و هویداست، کم مذهبی در را تاریخ دیده شده که در عرض مدت ۶۹ سال (۱۲۶۰-۱۳۲۹) مانند مذهب میرزا علیمحمد باب این همه تغییرات و تبدیلات در آن روی داده باشد، و کمتر مذهبی در دنیا این همه گروندگان از جان گذشته و این همه شهدای بی ترس و بیم برای خود می تواند بشمرد، دو اختلاف بزرگ در عرض این مدت ما بین باییه روی داد و اتحاد اولیة ایشان را میدل بانقسام نمود، یکی اختلافی که باعث انقسام باییه بیبائی و ازلی گردید، دیگر اختلافی که بعد از فوت بهاءالله (دوم ذی القعدة هزار و سیصد و نه) ما بین خود بهائیان دست داده و بعضی از ایشان پسر بهاءالله عباس افندی (یا عبدالباها که اکنون اینطور معروف است) گرویدند و وبعضی دیگر پسر دیگرش میرزا محمد علی، بواسطه این اختلافات اکنون باییه بچهار فرقه منقسم اند از اینقرار: اول کسانی که خود را «کَل شَیْء» مینامند و ایشان عبارتند از بایبائی که بهمان باب و ما ائی به ایمان آورده دیگر کاری باینکه وصی او کیست ندارند، عدد ایشان باید بغایت اندک باشد و راقم حروف هرگز یک نفر از ایشانرا ندیده ام، دوم ازلیان که میرزا یحیی نوری ملقب بصبح ازل (۷۵) را وصی و جانشین باب میدانند و گویند من بظهره الله هنوز نیامده است، این طایفه نیز نسبتاً اندک و عدد ایشان گویا روی بتناقض است، سوم بهائیبائی که برادر صبح ازل میرزا حسینعلی نوری ملقب ببهاءالله من بظهره الله میدانند ولی گویند بعد از بهاءالله اقلّاً تا هزار سال دیگر هیچگونه «ظهور» جدیدی نخواهد بود (چنانکه صریح «کتاب اقدس» و سایر نوشتجات ایشان است) و گویند چون پسر بهاءالله عباس افندی بعضی از این قبیل ادعاها می نماید لهذا او را باید کنار گذارده برادرش میرزا محمد علی را رئیس روحانی مذهب دانست، چهارم بهائیبائی که گویند «در فیض الله تعطیل نیست» و دعاوی عبدالباها را (که حقیقت آنرا نگارنده این اوراق هنوز بطور یقین ندانسته ام چیست) تصدیق میکنند و او را فعلاً مظهر وقت میدانند، اکثر باییه اکنون از این فرقه اخیره هستند و خیلی عجب است که تاریخ صبح ازل و نابرداری او بهاءالله چگونه مجدداً در ماده میرزا محمد علی و نابرداریش عباس افندی تکرار شد و چگونه در مذهب باییه فرقه ارتجاعیون یا پارت محافظین همیشه مقدر شده است شکست بخورند، با وجود اینها موقع عباس افندی خیلی باریکتر و کار او خیلی مشکلتز از پدرش بود زیرا در مسئله من بظهره الله چنانکه سابق مذکور شد باب جای تأمل و مجال تردد برای احدی از اتباع خود نگذارده است و بر ایشان حتم نموده که هر کس در هر کجا ادعای این مقام را نماید بی چون و چرا و بلا شرط شیء او را تصدیق نمایند، ولی بهاءالله کار را باین آسانی نگرفته و تا مدت هزار سال تمام میدان ادعای «ظهور» جدیدی را برای هیچکس خالی نگذارده

و جمیع هوی و هوسها را از بیخ بریده است، مثلاً در کتاب اقدس گوید : -
«من يدعى امراً قبل الف سنة كاملة انه كذابٌ مفترٍ نسأل الله بان يؤيده علي الرجوع ان تاب انه لهو انه لهو التَّوَاب، و ان اصر على ما قال يبعث عليه من لا يرحمه انه لشديد العقاب، من يؤول هذه الآية او يفسرها ||| بغير ما نزل الظاهر انه (٧٦) محروم من روح الله و رحمة التي سبقت للعالمين»

ايضاً در موضع ديگر گوید : -
«اگر نفسی بیاید و هر چه بیاورد و هر چه بگوید قبل از الف سنه باطل بوده و هست چه که سبب فساد و اضطراب عالم است مبشر آمد خبر نمود متمم آمد تمام فرمود ديگر ظهور از برای چه و از برای که»

ايضاً در جای ديگر گوید : -
«أن يا قلم فاكذب علا اللوح ثم أخبر الناس بأن الضهورات اتهمت بهذا الظهور المشرق المنير، من يدعى قبل اتمام الألف هذا المقام الأعز الأعظم العزيز انه (٧٦) قد افتري على الله و كان من المفسدين لأن بذلك يفسد امرالله و لن يستقر بين عباده المؤمنين(٧٧)»

این تفرقه آخری و حقد و حسد و جنگ و جدالی که از آن ناشی شد راستی این است که اثر خیلی بدی در ذهن این بنده پدید آورد چه من همیشه پیش خود خیال میکنم و از دوستان بهائی خود نیز همیشه پرسیده ام که پس نفوذ و قوه تصرف و قاهریتی که بعقیده ایشان اولین کلمه الله و از خصایص لاینفک آن است کجاست در صورتیکه در مقابل این همه نصوص «الهی» از قبیل «عاشروا مع الأديان بالرّوح و الریحان» و «همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار» و نحو ذلک ایشان با اعضاء خانواده خودشان بایندرجه تلخی و عداوت رفتار میکنند؟

مجدداً در این اواخر گویا مرکز اهمّیت و محور توجه عامّه در ایران از مذهب سیاست تحویل شده است، تعصب قدیم ما بین سنی و شیعه، بالاسری و شیخی، مسلمان و یهود و عیسی وزردشتی در کار است از ||| میان میروند و یک حس وطن دوستی و یک توجه عام باین نکته که گلیه ایرانیان از هر طبقه از هر طبقه و جنس که باشند باید دست بدست یکدیگر داده برای خیر وطن و صلاح ایران متفقاً کار کنند کم کم روی کار میآید،

بیست و سه سال قبل که راقم حروف در ایران بودم اوضاع زردشتیان عموماً و زردشتیان یزد خصوصاً خیلی پریشان بود و لاینقطع موضوع ایذا و شتم و اهانت

بلکه در ازمنه فترت و انتقال سلطنت در معرض خطر فعلی واقع بودند، امسال یکی از دوستان ایرانی من استفتائی در این خصوص از دو مجتهد بزرگ شیعه ساکن نجف آخوند ملا عبدالله مازندرانی و آخوند ملا کاظم خراسانی نموده ایشان بخط و مهر خود جوابنوشتند و فتوای صریح بحرمت ایذاء و تحقیر زردشتیان و «سایر اهل ذمه که در حمایت اسلامند» داده اند، عین این استفتا و جواب آن در دیباچه انگلیسی این کتاب (ص ۵ - ۶) مسطور است، روی هم رفته ملاحظه میشود که این اواخر یک مسلک مجامله و ملایمتی در حوزه ریاست روحانی شیعه تولید شده است و از ایشان بالطبع بسیاری طبقات سرایت کرده و بدین طریق یک حس صادقانه از وطن پرستی که یکی از بهترین علامات امیدواری نهضت ملی حالیه است بتدریج در عموم طبقات ملت ایران بیدار می نماید، مذهب بهائی بعقیده این بنده زیاده از آن مشرب بین المللی دارد که امروزه بتواند بحال حالیه ایران مفید واقع شود یا دردی از درد های ایران را علاج نماید، از کلمات بهاءالله است که «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحب العالم» و این سخن اگر چه در مقام خود بس عالی و لطیف است ولی امروزه اشخاصی که وطن خود را بالاتر از هر چیز و هرکس در دنیا دوست داشته باشند فقط چیزی است که ایران بدان احتیاج دارد، با وجود همه اینها ظهور طریقه بایه و بهائیه دو چیز را اقلأ بعالمیان ثابت نمود اولاً آنکه ایرانیان را وقتی که بواسطه اسباب و محرکات روحانی عمیقاً تحریک و تهییج نمایند بالاترین درجه فداکاری و عجیب ترین آثار شجاعت از ایشان بظهور خواهد رسید، ثانیاً آنکه ایران هنوز قابل آنست که عالم را از خیالات و افکار خود متأثر سازد بدرجه که کمتر مملکتی در این باب پبای او میرسد زیرا که بهائیان گرچه عادت غریبی بمبالغه و اغراق در خصوص عدّه هم مذهبان خود دارند معذک شکی نیست که مذهب ایشان خیلی در مغرب و مشرق بخصوص در مغرب اقصی یعنی آمریکا منتشر شده است و بعلاوه عدّه ایشان نیز روز بروز در تزايد است،

محرم ۱۳۲۹

لیست زیر نویس ها

(۱) Les Religins et Philosophies dans l'Asie centrale, par M. le comte de Gobineau Paris, 1865 et 1866

(۲) وقایع این یکسال مسافرت خود را در سفر نامه خود موسوم به «یکسال مابین ایرانیان» در سنه ۱۳۱۱ طبع نموده ام و نام و عنوان کتاب بانگلیسی اینست:
A year Amongst the Persians, by Edward G. Browbe, London, 1893.

(۳) نام این شهر ما هو الصّواب «عکّه» است ولی ما تبعاً للمشهور همه جا «عکّا» خواهیم نوشت،

(۴) Famagusta

(۵) غالب این مطالب و اطلاعات که شفاهاً از صبح ازل استماع نموده ام و یا از فصول بیست وششگانه که در آخر بطریق مکاتبه از وی اخذ کرده در فصل ترجمه مقاله سیاح افزوده ام و در مقدمه و حواشی دیگر همان کتاب و در حواشی تاریخ جدید مذکور است رجوع بدانجا ها شود،

(۶) خلاصه مندرجات این اسناد تا حدّی که راجع بصبح ازل و اتباع اوست در حاشیه W در ذیل ترجمه مقاله سیاح مندرج است،

(۷) نام و عنوان ترجمه مقاله سیاح بانگلیسی اینست:

A Traveller's Narrative, written to illustrate the episode of the Bab, edited in the original Persian, and translated into English, with an introduction and explanatory notes, by Edward G. Browne, Cambridge University Press, 1891.

(۸) Les vacances de Paques.

(۹) A Literary History of Persia, 2 vols. by E. G. Browne, London, 1902, 1906,

(۱۰) A.D. 1855-8.

(۱۱) رجوع کنید بذیل فهرست نسخ فارسی موزۀ بریطانیۀ تألیف ربو ص VII

(۱۲) نشانهٔ این نسخه در کتابخانهٔ پاریس اینست : - Suppl, Persan, 1070

(۱۳) اصل قصد باب این بوده است که بیان مشتمل باشد بر ۱۹ واحد و هر واحدی بر ۱۹ باب ولی آنچه خود باب از بیان نوشته است بتصریح صبح ازل (دیباچۀ انگلیسی ص یح-یط) و حاجی میرزا جانی (ص ۲۴۴ س ۶ و ۱۴) یازده واحد بیش نیست و بقیه «در مشیۀ الله محتجب شده» و از این یازده واحد هم قسمتی تلف شده است بطوری که آنچه نسخ بیان فعلاً در دست مردم است همه منتهی میشود بباب دهم از واحد نهم،

(۱۴) یعنی حاجی میرزا جانی کاشانی،

(۱۵) در اصطلاح باییه «مرفوع» یعنی متوفی و مرحوم است،

(۱۶) مقصود بعضی از پیروان بهاءالله است ظاهراً،

(۱۷) یعنی سنۀ ۱۲۷۰ هجری،

(۱۸) لتوس کلمه است بودائی بمعنی خدا،

(۱۹) طبع کورتون ص ۱۳۳-۱۲۳،

(۲۰) بُشْرَوِیَه بِضَمِّ بَاءٍ مَوْحَدَه و سَكُونِ شِینِ مَعْجَمِه و ضَمِّ رَاءٍ مَهْمَلَه و سَكُونِ وَاو و فَتْحِ یَاءٍ مَثْنَاهُ تَحْتَانِیَه و در آخر هاءِ مَخْفِیَه نامِ قَصَبِه ایست در خراسان در بیست فرسخی طَبَس و تون و بَرکهایِ بَشْرَوِیَه معروفِ مَنَسُوبِ بَانَ قَصَبِه است و تقریباً دوهزار خانوار دارد، و در نسبتِ بدینِ کلمه بَشْرَوِی و بُشْرَوِیَه (تَلْفُظ: بشرویه ای) هردو گویند، و بسیاری از مورخین اروپائی که سماعاً تَلْفُظِ این کلمه را از ایرانیان شنیده اند بِلِ فِقْطِ در کتب خوانده اند این کلمه را (یعنی بشرویه نسبت بشرویه را) بَشْرَوِیَه مانند سَبِوِیَه و بَابِوِیَه و خَالِوِیَه و نحوها خوانده و نوشته اند و این کلمه را لقب یا جزء اسمِ مَلّا حَسینِ بَشْرَوِیَه دانسته اند و این سهو واضح است و منشأ آن چنانکه گفتیم عدمِ سَمَاعِ شَفَاهِی از اهل بلد و اکتفا بمسطورات کتب است،

(۲۱) این مضمون در غالب ابواب بیان و در سایر نوشتجات باب تکرار شده است و ما نمونه را یک فقره از بیان فارسی در اینجا نقل میکنیم: - «الباب السَّابع من الواحد الثَّانی فی بیان یوم القیمة مَلْخَص این باب آنکه مراد از یوم قیمة ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمیشود که احدی از شیعه یوم قیمة را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عند الله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند حروف اهل حقیقت مقصود از یوم قیمة است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است، مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهورالله در آن زمان ظاهر بود بظهور آن حقیقت که جزا داد هر کس مؤمن بموسی بود بقول خود و هر کس مؤمن نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما شهدالله در آن زمان ما شهد الله الانجیل بود، و بعد از یوم بعثت عیسی رسول الله تا یوم عروج آن قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داد هر کس مؤمن بعیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بان نبود، و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دوساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاول (صح-الأولی) سنه هزار و دویست و شصت که سنه هزار و دویست و هفتاد بعثت میشود اول یوم قیامت قرآن بوده و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شیئی تا بمقام کمال نرسد قیامت آن نمیشود و کمال دین اسلام الی اول ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه هست ظاهر میشود- و قیامت بیان در ظهور من یظهره الله هست زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است ظاهر میشود که ثمرات اشجاری که غرس کرده بچیند چنانچه ظهور قائم آل محمد بعینه همان ظهور رسول الله هست ظاهر نمیشود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنی که در افتدۀ مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان باو و حال که ثمر بر عکس بخشید و در پجوحه اسلام ظاهر شده و گل بنسبت او اظهار اسلام می کنند و او را بغیر حق در جبل ماکو ساکن میکنند الخ» انتهی،

(۲۲) کذا، یعنی «آن»

(۲۳) در حواله به بیان در صفحات آتیه مراد از حروف جَمَل عدد واحد بیان و مراد از ارقام هندسه ابواب هر واحد است، و هر جمله که بین دو « » است نص عبارت بیان است،

(۲۴) رجوع کنید بص گو،

(۲۵) رجوع کنید مخصوصاً بص ۳۰۸، ۳۴۳، فقره ذیل منقول از دلائل سبعة باب نیز صریح در این معنی است: - «و نظر نموده در اجوبه مرفوعین قبلیین (یعنی شیخ احمد احسانی و حاج سید کاظم رشتی) که یقین می نمائی بر اینکه ظهور موعود منتظر همان ظهور حقیقت مسؤل عنه است که در حدیث کمیل دیده شده در سنه اول کشف سنات الجلال من غیر اشاره در ثانی محو الموهوم و صحو المعلوم و در ثالث هتک الستر لغلبة السر و در رابع جذب الأحدیة بصفة التوحید و در خامس نور اشرق من صبح الأزل را خواهی دید اگر خود هارب نشوی و مضطرب نگردی»
انتهی،

(۲۶) صواب و موافق مشهور همین است نه «اشرق» که در ص ۳ سطر آخر و ص ۲۰۸ س ۱۶ مذکور است،

(۲۷) یعنی علی محمد چه نبیل عدداً مطابق است با محمد یعنی ۹۲،

(۲۸) یعنی یحیی که عدداً با وحید مطابق است یعنی ۲۸،

(۲۹) متن فرانسوی این فقره در مقدمه کتاب ص لب مذکور است،

(۳۰) سهو است، ازل در آنوقت ۱۹ ساله بوده، رجوع کنید بص کح،

(۳۱) صواب «مادر» میباشد چنانکه صریح نقطة الکاف است ص ۲۳۸ - ۲۳۹)،

(۳۲) سهو است چه بهاءالله از حروف واحد نبود اجماعاً،

(۳۳) کذا،

(۳۴) نه سنه ۱۲۷۴ چنانکه در دیباچه انگلیسی ص لب مسطور است، بدلیل اینکه در یک موضع از ایقان (ورق 60a) از نسخه پاریس 1400 Suppl. Persan. گوید: - «باری هزار و دویست و هفتاد و هشت سنه از ظهور نقطه فرقان ۱۴۰۰ گذشت و جمیع این هیچ رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نموده اند و هنوز بحرفی از مقصود فائز نشده اند»، و دلیل قطعی بر اینکه مقصود از تاریخ مذکور ۱۲۷۸ سال از هجرت است نه از بعثت (یعنی ۱۲۶۸ هجری) بعادت بابیه که غالباً از بعثت تاریخ میگذارند و بعثت را بزغم خود ده سال قبل از هجرت فرض میکنند علاوه بر آنکه خود بودن بهاءالله در بغداد که در سنه ۱۲۶۹ هجری بدانجا رفت

بالداهه مبطل این احتمال است این فقره دیگر از کتاب ایقان است (f97a): -
«ولیکن این انوار مقدسه هجده سنه میگذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر
آنها بارید و بچه عشق و حب و محبت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان
اتفاق نمودند» و چون ظهور باب در سنه ۱۲۶۰ هجری بود پس از ضرورت هجده
سال بعد از آن میشود ۱۲۷۸ هجری،

(۳۵) صاحب هشت بهشت (ذیل ترجمه مقاله سیاح ص ۳۵۲) باین فقره تصریح
میکند، و در نقطه الکاف (ص ۲۳۹) گوید وقتی که ازل بسن چهارده سالگی رسید
ظهور امر باب گردید و چون استخلاف باب ازل را بتصریح خود نقطه الکاف در سنه
پنجم ظهور باب بوده است پس ازل در آن حین بالضرورة ۱۹ ساله باید باشد، بنابر
این آنچه کونت دوگوبینو (ص ۲۷۷) گوید که ازل در آن وقت ۱۶ ساله بوده است
سهو است،

(۳۶) رجوع کنید بکتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» تألیف کونت دوگوبینو
ص ۲۷۷-۲۷۸،

(۳۷) رجوع کنید بذیل ترجمه مقاله سیاح ص ۳۷۴،

(۳۸) رجوع کنید بدیباچه تاریخ جدید ص ک، و ترجمه مقاله سیاح ص ۳۷۴-۳۷۵،

(۳۹) رجوع کنید بدیباچه ترجمه تاریخ جدید ص ک،

(۴۰) یعنی سال تألیف کتاب ایقان،

(۴۱) هشت بهشت کتابی است در فلسفه بیان و تقویت طریقه ازلیان تألیف مرحوم
حاجی شیخ احمد کرمانی شهیر بروحی مترجم کتاب حاجی بابای معروف که در سنه
۱۹۰۵ مسیحی در کلکته بطبع رسیده است، حاجی شیخ احمد مذکور در ۴ صفر سنه
۱۳۱۴ با میرزا آقا خان کرمانی و خبیر الملک در تبریز بامر محمد علی میرزا
که آنوقت ولیعهد بود خفیه مقتول شدند، (رجوع کنید بتاریخ انقلاب ایران تألیف
حقیر ص ۹۳-۹۶)،

(۴۲) ترجمه مقاله سیاح ص ۳۵۶-۳۵۷،

(۴۳) هندیان موضعی است از محل محمّره، ترجمه مقاله سیاح ص ۳۳۱، ۳۵۷،

(۴۲) ایضاً ص ۳۵۷-۳۵۸، ازلیان

(۴۵) ایضاً، ۳۵۸،

(۴۶) رجوع کنید بروزنامه همایونی آسیائی سال ۱۸۹۲ ص ۳۰۶-۳۰۸،

(۴۷) رجوع کنید بروزنامه مذکور، و این تاریخ مطابق اسناد حکومتی جزیره قبرس و صریح تاریخ نیبل است :

پنجاه و سه چون گشت مبارک سالش بر جانب ارض قدس شد اقبالش
در غرفه و بیست از ربیع الثانی بیرون ز ادرنه شد اجلالش

(۴۸) در صحت این تاریخ هیچ شکی نیست و مطابق اسناد و دفاتر حکومتی قبرس است، رجوع کنید بروزنامه انجمن همایونی آسیائی سال ۱۸۹۲ ص ۳۰۶-۳۰۸،

(۴۹) رجوع کنید بروزنامه همایونی آسیائی سال ۱۸۸۹ ص ۵۱۶،

(۵۰) رجوع کنید بترجمه مقاله سیاح ص ۳۶۱، ۳۷۰،

(۵۱) رجوع کنید بترجمه مقاله سیاح ص ۳۳۳ و ترجمه تاریخ جدید ص ۳۹۱ حاشیه ۱،

(۵۲) که ابتدا بهائی متعصبی بود و در کشتی که ایشان را بعکّا می برد حاجی سید محمد اصفهانی را کتک سختی زد پس از آن از این حرکت خالصاً مخلصاً پیشیمان شد، ترجمه مقاله سیاح ص ۳۷۱،

(۵۳) برای تفصیل این اغتیالات و اسناد آنها رجوع کنید بص ۳۵۹-۳۷۳ از ترجمه مقاله سیاح،

Famagusta (۵۴)

(۵۵) مجله ایست روسی متعلق بشعبه از انجمن همایونی روسی آثار عقیقه،

(۵۶) یکی از یهودیان بهائی مشهد و از دوستان میرزا ابوالفضل،

(۵۷) اصل اعتراض راقم حروف بگلی غیر از این بود، میرزا ابوالفضل در رساله استدلالیه ادعا میکند که ۲۳۰۰ روز (یعنی سال) که در ظرف آن مدت هیکل بایستی در زیر پای لگد کوب شود چنانکه در کتاب دانیال (فصل ۸ آیه ۱۴) مذکور است بزمان «ظهور» بهاءالله بنهایت رسید، اعتراض نگارنده راجع بدین نقطه اخیر بود،

(۵۸) برای اطلاع از تفصیل این مسئله رجوع کنید بص ۱۷۰-۱۸۰ از ترجمه تاریخ جدید،

(۵۹) تمام تام مانکجی اینست: «مانکجی پور یلمجی هوشنگ هاتریاری کیانی ملقب بدرویش فانی» وی نماینده زردشتیان هند بود در طهران و از فضلا و علمای ایشان بشمار می آمد و در سنه ۱۳۰۹ یا اندکی زودتر وفات یافت، (رجوع کنید بمقدمه ترجمه تاریخ جدید لز حاشیه ۳)،

(۶۰) اگرچه از سیاق این عبارت چنین مفهوم میشود که حاجی سید جواد کربلائی بهائی بوده است و علاوه بر این میرزا ابوالفضل گلپایگانی تصریح بدین فقره نیز کرده است (زیپسکی مذکور ص ۴۱-۴۵) ولی از طرف دیگر صبح ازل و حاجی شیخ احمد کرمانی معروف بروحی مؤلف هشت بهشت نیز اکیداً و شدیداً تصریح کرده اند که وی ازلی بلکه ازلی متعصبی بوده است (رجوع کنید بروزنامه انجمن همایونی آسیائی سال ۱۸۹۲ ص ۴۴۳-۴۴۴، ۶۸۳-۶۸۴، و ترجمه مقاله سیاح ص ۳۴۳ حاشیه ۲، و مقسمه ترجمه تاریخ جدید ص گد و مَب - مَج)، این است که حقیقت امر بر نگارنده معلوم نیست و در هر حال حاجی سید جواد کربلائی از مشاهیر بایه دوره اولی و از شاگردان شیخ احمد احسائی و حاجی سید کاظم رشتی و از رفقا و دوستان شخصی باب و از حروف حی اول بود و در حدود سال ۱۲۹۹ در کرمان وفات یافت (ایضاً، ص ۴۴۳)،

(۶۱) سهو است، صواب دو شب یا دو روز و دوشب است چنانکه صریح نقطه الکاف است (ص ۱۲۳ س ۲۵)،

(۶۲) رجوع کنید بترجمه تاریخ جدید ص ۲۱۳-۲۱۴، ۲۳۲، ۳۹۱، و درست معلوم نیست که ذبیح مذکور در نقطه الکاف بص ۲۵۲-۲۵۵) مراد از آن همین شخص است یا غیر او،

(۶۳) بعد از تفرقهٔ بایان بازلی و بهائی وی از پیروان ازل گردید و از تصدیق بهاءالله امتناع نمود و عاقبت در بغداد بدست بهائیان کشته شد (رجوع کنید بص مچ)،

(۶۴) رجوع کنید بص ۱۲۳-۱۲۴ از نقطهٔ الکاف که مقصود از «یکی از مخلصان و بندگان خودشان» در آنجا خود مصنف است، و ص ۲۱۳-۲۱۶ از ترجمهٔ تاریخ جدید،

(۶۵) رجوع کنید بنقطهٔ الکاف ص ۲۴۱-۲۴۳ که مراد از «حاجی کاشانی» در آنجا خود مصنف است، و ترجمهٔ تاریخ جدید ص ۶۴-۶۵،

(۶۶) رجوع کنید بنقطهٔ الکاف ص ۱۱۳-۱۱۵، ۱۲۰-۱۲۲، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۰۴ (که مقصود از «شخصی» و مدعی» حاجی سلیمان خان است)، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۲۵، ۲۲۳، ۲۳۹-۲۴۳، ۱۷۵، ۱۲۴-۱۳۰، و ترجمهٔ تاریخ جدید ص ۶۴-۶۵، ۳۱-۳۲، ۳۴۱ حاشیهٔ ۱- ۲۱۳-۲۱۶،

(۶۷) رجوع کنید بنسخ التواریخ جلد قاجاریه و روضة الصفاى ناصرى و ترجمه مقاله سیاح ص ۳۳۲،

(۶۸) راقم حروف در ذیل ترجمهٔ تاریخ جدید بانگلیسی ص ۳۳۹-۳۹۶ یک مقایسهٔ عام مفصلی ما بین دو کتاب مذکور بدست داده و مواضع عمدهٔ ما به الاختلاف بین آن دو را معین نموده ام هر که بدانجا رجوع نماید،

(۶۹) رجوع کنید بفهرست اسماء الرجال در آخر این کتاب،

(۷۰) لعله: مقدور،

(۷۱) این جمله فقط در یک نسخه از تاریخ جدید موجود است و باقی نسخ بجای آن هیچ ندارد،

(۷۲) کذا فی الأصل (؟)

(۷۳) فرآشباشی بی رحم قسّی القلب معروف ناصر الدین شاه و پدر مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات، (رجوع کنید بترجمهٔ مقالهٔ سیاح ص ۵۲ حاشیهٔ ۱، و ترجمهٔ تاریخ جدید ص ۲۵۶-۲۵۸)،

(۷۴) در مقابل وحید اول سید یحیی دارابی،

(۷۵) که الی یومنا هذا (محرم ۱۳۲۹) در حیات و با خانواده و پسران خود در جزیره قبرس سکونت دارد،

(۷۶) کذا، و الظاهر: فأنه،

(۷۷) اغلب نصوص بهاءالله راجع باین موضوع در کتابی فارسی موسوم باتیان الدلیل لمن یرید الأقبال الی سواء السبیل که در ماه صفر سنه ۱۳۱۸ بطبع رسیده مسطور است،
